



سالماني چاپ و انتشارات

وابسته به اوقاف و امور خيريہ



RELIGION

.....
سلمانى آرانى ، حبيب الله ، ۱۳۳۱ -
ستایشگران هلال کوير: اشعار پيرامون حضرت هلال ابن على بن ابيطالب عليه السلام / اهتمام حبيب الله سلمانى
آرانى و همکارى آقایان على بن محمد سلطانى، بهروز مرادى، على اکبر قندانى. م. - تهران: سازمان چاپ و
انتشارات؛ سازمان اوقاف و امور خيريه.
۱۵۲ ص.

ISBN: 978 - 964 - 422 - 859 - 9
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فيبا.
چاپ اول: ۱۳۹۴.

الف. سلمانى آرانى ، حبيب الله. ب. ايران. سازمان چاپ و انتشارات ؛ سازمان اوقاف و امور خيريه. ج.
ستایشگران هلال کوير. د. عنوان.

۲۹۷/۹۸۴ BP ۵۳/۵ م ۳ س ۸
۱۳۹۴

۴۱۳۹۱۶۳

کتابخانه ملی ایران

ستایشگران هلال کویر



به اهتمام: حبیب الله سلمانى آرانى

تهران ۱۳۹۴

ستایشگران هلال کویر

به اهتمام: حبیب الله سلمانی آرانی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی:  سازمان چاپ و انتشارات
وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۴
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۷۸۰۰ تومان

© تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر در انحصار
سازمان اوقاف و امور خیریه

شابک: ۹-۸۵۹-۴۲۲-۹۶۴-۹۷۸
ISBN: 978-964-422-859-9

چاپخانه، انتشارات، پخش و فروشگاه:

کیلومتر ۵ جاده مخصوص کرج، نبش سه راه شیشه مینا، تهران ۱۳۹۷۸۱۵۳۱۱
تلفن: (چهار خط) ۴۴۵۱۳۰۰۲، نمابر: ۴۴۵۱۴۴۲۵، انتشارات و فروشگاه: ۴۴۵۲۹۶۰۱
تلفن پخش: ۴۴۵۱۴۴۱۱، تلفکس پخش: ۴۴۵۱۴۴۲۵

معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه:

خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه، ساختمان شهید مطهری
معاونت فرهنگی و اجتماعی، اداره کل امور فرهنگی
تلفن: ۶۴۸۷۱۱۶۶

سایت سازمان: www.mfso.ir

فهرست

۱۱.....	اشاره
۱۵.....	مقدمه

اشعار

۱۹.....	فروغ هلال (حبیب الله آبانی آرانی)
۲۰.....	مهد ولایت (سیدرضا آل یاسین کاشانی - «همایون»)
۲۳.....	السید السعید (علی ابصری آرانی)
۲۴.....	مهرولی (غلامحسین احتشام)
۲۴.....	بدر منیر (غلامحسین احتشام)
۲۵.....	مرقد تو (معصومه احسن زاده - «شکیبا»)
۲۵.....	صفای حریم (معصومه احسن زاده - «شکیبا»)
۲۶.....	فرزند علی (حسین اخوان فینی - «تائب»)
۲۶.....	یا هلال بن علی علیه السلام (عباس اخوان ارمکی - «نسیم»)
۲۷.....	کار ساز است هلال بن علی علیه السلام (محمد اخوان فینی - «سرشار»)
۲۸.....	بغض غریبی (عباسعلی اخوان)
۲۹.....	حریم امن هلال (عباسعلی اخوان)

۳۰.....	قبله حاجات (جواد استادیان بیدگلی).
۳۲.....	زبان حال هلال
۳۲.....	غزل نیمه کاره (زنجان - رضا اسمخانی)
۳۳.....	هلال آخرشعبان (رضا اسمخانی)
۳۴.....	بغض پنهان (رضا اسمخانی)
۳۵.....	روضه رضوان (حسن امینیان آرائی)
۳۵.....	دار الشفا (حسن امینیان آرائی)
۳۶.....	روضه ارم (عباس امینیان آرائی)
۳۸.....	چلچراغ سعادت (نورالله امینی نوش آبادی)
۳۹.....	ورود محمد هلال (معصومه اله وردیان)
۴۱.....	فرزند حیدر (سید مهدی بامشکی)
۴۲.....	ماه تابان (منیره بوجار)
۴۲.....	پور علی (محمد بهروان - «بجزرد»)
۴۲.....	دخیل فرزند علی علیه السلام (امین الله بیضایی آرائی)
۴۳.....	گوهرناب (تهران - نصرت الله بیگی درباغی)
۴۳.....	آیینۀ عشق (علیرضا پهلوانی بیدگلی)
۴۳.....	قصه پرداز نسیم (شهاب تشکری آرائی)
۴۶.....	رشته پیمان (شهاب تشکری آرائی)
۴۷.....	دو یادگار امام (شهاب تشکری آرائی)
۴۸.....	پسر شاه نجف (میرزا محمد تشکری آرائی)
۴۹.....	وجه خدا (مهدی تقوی)
۴۹.....	آیینۀ علی علیه السلام (محمد باقر تواضعی)
۵۱.....	آقا هلال (اردستان - ادیب توکلی زاده)
۵۲.....	سیمای هلال (محمد جزّاح - «پیمان»)
۵۳.....	عطر امیرمؤمنان علیه السلام (حسین جعفرزاده آرائی)
۵۳.....	بدر درخشان آران (جواد جهان آرائی)
۵۴.....	صلوات (علی چمن نژادیان - «چمن»)

صلوات بر محمد هلال (علی چمن نژادیان - «چمن»)	۵۵
سیمای ولایت (محسن حافظی)	۵۶
فخرآرانیان (محمد رضا حسینی پورا)	۵۷
آستان هلال (محمود حلوائی نوش آبادی)	۵۸
بوی نجف (رضا حامی - «قاصد»)	۵۹
پرورده علی علیه السلام (محمد حیات کاشانی)	۶۰
هلال بن علی علیه السلام (غلامرضا حیرتی)	۶۱
هلال (محمد رضا خادم پورا)	۶۱
آرامگاه پور علی علیه السلام (دخیل خادم حضرتی آرائی)	۶۱
یا هلال بن علی علیه السلام (مریم خرمشاهی - «شقایق»)	۶۳
پرساقتی کوثر (ملا محمد حسن داعی آرائی)	۶۳
غریبانه (زهره دانش آرائی)	۶۴
ماه تمام (زهره دانش آرائی)	۶۵
میلاد پور حیدر (محمد رجایی آرائی)	۶۵
ماه روی زمین (مهدی رجی)	۶۷
بهار تولد (جعفر رسول زاده - «آشفته»)	۶۷
هلال سرفراز (منصور رضایی آدریانی)	۶۸
کانون جلال (خمینی شهر - منصور رضایی آدریانی)	۶۹
آشنای هلال (رحمت رعیت)	۶۹
آینه باران (میبد - فائزه زرافشان)	۷۰
ماده تاریخ (حاج زین العابدین - «شایق»)	۷۱
هلال روی ماهت (اصفهان - آزاده سالمی)	۷۲
ماه انور (حمید سبزی کار)	۷۲
بارگاه محمد هلال علیه السلام (علی ستاری بیدگلی - «شیدا»)	۷۳
میدان عشق (حسن سروی)	۷۴
زاده مولا (علی سلطان محمدی)	۷۶
هلال گل ناب احمر (علی سلطان محمدی)	۷۷

- هلال بن علی علیه السلام (علی سلطانی) ۷۹
- صحن هلال (محمد سلمانی آرانی) ۸۰
- هلال کرامت (همدان - علی سلیمانی) ۸۰
- هلال ساقی کوثر (سید حسن سیدیان - «سید») ۸۲
- فرزند بوترباب (علی شریف کاشانی) ۸۳
- نور اسلام (دکتر احمد شفیعی آرانی) ۸۶
- جنت کویر (عزیز الله شکرریز کاشانی) ۸۶
- وصف هلال (شیخ صادق شیدائیان) ۸۷
- قرص آفتاب (محمد شیدائیان آرانی - «بدیع») ۸۸
- خجسته خصال (محمد شیدائیان آرانی - «بدیع») ۸۹
- آران عشق (سید علی اصغر صائم کاشانی) ۹۰
- جایگاه قدس (حسین صابری آرانی) ۹۱
- مه تابان علی علیه السلام (نور الله صادقی) ۹۱
- ماه منیر (حسین صبوری تهرانی - «صبور») ۹۲
- بدر دُجایی (حاج شیخ جعفر صحافی) ۹۲
- فرزند امیر المؤمنین علیه السلام (حسین صفا جو) ۹۳
- ماه فروزان (احمد ضیابخش) ۹۴
- بارگاه آل حیدر علیه السلام (زنجان - حسین طاهری) ۹۵
- کوی هلال (حسن عاطفی کاشانی) ۹۵
- ماه جبین (حسن عاطفی کاشانی) ۹۶
- قبله اهل دل (حسن عاطفی کاشانی) ۹۶
- به امید وصال (ابوالفضل عرب زاده - «جاوید») ۹۶
- گل باغ امیر المؤمنین علیه السلام (زهرا عساری آرانی) ۹۷
- پور حیدر (زهرا عساری آرانی) ۹۷
- چشمه فیض (زهرا عساری آرانی) ۹۸
- مه رخشان (نور الله عظیم زاده) ۹۹
- میوه باغ علی علیه السلام (ناصر عظیمی بیدگلی) ۹۹

۱۰۰	نور چشم مرتضیٰ (زینب عظیمی بیدگلی - «دریا»)
۱۰۱	حریم حرم (محمد رضا عمرانی - «آوا»)
۱۰۲	پیور علی سبط رسولہ (غزل محلی) (عباس (حسین) علیجان زاده - «گمنام»)
۱۰۳	ترجمہ شعر محلی (حسین علیجانبزاده آرائی - «گمنام»)
۱۰۴	رمضان در رمضان (سمنان - مهدی علی پور)
۱۰۵	فرزند مرتضیٰ (علی فائض آرائی)
۱۰۶	هلال تابان (طاهره فائضی - «سایه»)
۱۰۸	گل بی خار (حسین فراست شیرازی)
۱۰۹	یا هلال بن علی ادرکنی (محمد مهدی فکریان)
۱۰۹	قُبَّه پرنور (محمد رضا فلاّح - «رضا»)
۱۱۰	مظہر نور (مصطفیٰ فیضی)
۱۱۱	هلال منیر (اصفهان - مرضیه قاسمی)
۱۱۲	از تبار علی (مشهد مقدس - سهیلا قربانی)
۱۱۴	هلال من (علی اکبر قندانی آرائی)
۱۱۴	صفای قلب (زینب کرمی)
۱۱۴	خلف پاک علی (رضا گلپیدی نطنزی - «گل»)
۱۱۵	حضور عشق (علی لؤاف آرائی - «حامد»)
۱۱۶	مه تابان زمین (علی ماهر)
۱۱۶	ابن حیدر (احمد محافظی)
۱۱۶	حسن جمال (اکبر محامدیان - «حامد»)
۱۱۷	هلال ماهرو (بهروز مرادی آرائی)
۱۱۷	محبّت مولا (احمد مشجری)
۱۱۷	هنام مصطفیٰ (ص) (احمد مشجری - «محبوب»)
۱۲۰	هلال آران (علیرضا مشهودی)
۱۲۱	اشعار دور ضریح حرم مطہر (سید شهاب موسوی آرائی)
۱۲۲	سرت باد سلامت (ملا حسین مولوی قی)
۱۲۳	نام و نشان (یاسر مهرآبادی آرائی)

- آسمان آسا (سید مرتضی میرجعفری - «اختر»)..... ۱۲۴
- هلال بن علی علیه السلام در شهرآران (سید رضا میرجعفری - «حامی»)..... ۱۲۵
- ماه تابان آران (پرویزنامی)..... ۱۲۵
- گدای هلال (محمدتقی نمکی آرانی)..... ۱۲۶
- چراغ هدایت (میثم نمکی آرانی)..... ۱۲۶
- هلال (علیرضا نوذریان)..... ۱۲۷
- فرزند علی علیه السلام (علیرضا نویدی)..... ۱۲۷
- کنار مرقد هلال (محمد نیکوبیان - «پروا»)..... ۱۲۷
- صفای حریم (محمد وارسته کاشانی)..... ۱۳۰
- شاهزاده هلال (وصّاف بیدگلی)..... ۱۳۱
- رواق هلال (وصّاف بیدگلی)..... ۱۳۲
- التجاء و توسّل (نظام وفا)..... ۱۳۳
- رشدک بهشت (محمد هادی زاده - «هادی»)..... ۱۳۴
- بهشت دلربا (حسن هارونی - «آیت»)..... ۱۳۵
- هلال آل علی علیه السلام (حسن هارونی - «آیت»)..... ۱۳۶
- محمد هلال علیه السلام از ولادت تا رحلت (حسن هارونی - «آیت»)..... ۱۳۷
- آسمان عشق (حسن هارونی - «آیت»)..... ۱۴۳
- گنبد طلا (حسن هارونی - «آیت»)..... ۱۴۷
- محمد هلالیم آقا (حسن هارونی - «آیت»)..... ۱۴۸
- گل باغ حیدر (رجبعلی هارونی مقدم - «حقیر»)..... ۱۴۹
- گل گلزار علی علیه السلام (سید علی هاشمی نسب)..... ۱۴۹
- هلال بی زوال..... ۱۵۰

اشاره

شعر، تجلی شور و شعور و گنجینه فرهنگی یک جامعه به شمار می‌رود. زبان و ادبیات غنی فارسی، یکی از ارکان فاخر فرهنگ سرزمین بزرگ ایران بوده و در قالب این زبان و ادبیات، آثار، سروده‌ها، احساسات و فراورده‌های فراوان ذوقی و ذهنی در طول تاریخ ادبیات ایران ظهور و بروز داشته است.

در میان انواع ادبی، «ادب آیینی» جایگاه ویژه‌ای دارد. تأثیر فرهنگ ایرانی از آموزه‌های دینی و بویژه پیوند عواطف عمیق و احساسات رشد یافته مردم با روح حماسی نهضت بزرگ عاشورا و حوادث پس از آن، هیچگاه از نگاه شاعران متعهد مغفول نبوده و همواره به عنوان یکی از ارزشمندترین نمونه‌های میراث ادبی مورد توجه اهل فن بوده و هست. از جمله کارکردهای قابل تحسین آستان مقدس حضرت محمد هلال ابن علی علیه السلام توجه به وجوه فرهنگی و فرهنگ ساز در حوزه پیرامونی خود

بوده است. موضوعی که شاید در خلأ مجامع و مراکز فرهنگی در طول نیم قرن گذشته توانسته بسترساز و تأثیرگذار باشد و بخشی از دغدغه‌های اهالی فرهنگ را مرتفع نماید.

شاهد این مدعا تأسیس «انجمن ادبی حضرت محمد هلال علیه السلام» است که به عنوان بزرگترین حلقه ادبی منطقه در دهه‌های چهل و پنجاه دارای فعالیت چشمگیر ادبی در جوار حرم یکی از اولاد طاهر و یادگار ارزشمند خاندان نبوت و امامت، حضرت محمد هلال بن علی علیه السلام بوده است؛ امام‌زاده‌ای که بقعه نورانی اش قرن‌ها مطاف دلدادگان اهل بیت علیهم السلام بوده و هست و به عنوان اولین مهاجر علوی از آن یاد می‌شود و گذشته از مستندات تاریخی موجود در انتساب بی‌واسطه ایشان به امیرالمومنین علیه السلام و اتصال مبارکش به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت فاطمه علیه السلام، باورهای عمومی، اعتقادات و توسلات و کرامات ایشان، اسباب توجهات خاصه را به آستان مقدسش فراهم ساخته است.

برپایی آیین‌های شعرخوانی هفتگی، نقد و بررسی آثار ادبی، آموزش شعر و ادب، دعوت از شاعران برجسته کشور و حضور در مجامع ادبی کشوری در شمار فعالیت‌های این انجمن بوده که با پشتکار مؤسسان آن، مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین حاج علی تشکری، مرحوم حاج علی رجبی، مرحوم شیخ محمد سلطان محمدی، مرحوم محمد عظیمی، عباس علیجائزاده و عباس امینیان به وقوع پیوسته است. همچنین شاعرانی چون استاد شهاب تشکری آرانی، مرحوم حسن فهیمی (بیدارمغز)، مرحوم محمد رجایی، حاج علی سلطان محمدی

طی چند دهه تلاش ادبی در این انجمن، به شکوفایی و رونق حوزه ادبیات منطقه پرداخته‌اند که از جمله فعالیت‌های انجمن برگزاری یادواره‌های عالمان و شاعران و شب‌های شعر در مناسبت‌های دینی و ملی به شمار می‌رود.

دفتر حاضر، حاوی اشعاری در مدح و منقبت حضرت محمد هلال ابن علی علیه السلام است که از سال‌ها پیش و در فواصل مختلف زمانی سروده شده و به همت آقایان علی محمد سلطان محمدی، بهروز مرادی و علی اکبر قندانی گردآوری و به مناسبت برگزاری نخستین کنگره ملی حضرت محمد هلال ابن علی ابن ابی طالب علیه السلام و با حمایت سازمان اوقاف و امور خیریه به زیور طبع آراسته گردیده است.

فرصت را مغتنم شمرده، ضمن سپاس از حمایت‌های حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای محمدی نماینده محترم ولی فقیه و رئیس سازمان اوقاف و امور خیریه، تلاش ارزشمند شاعران گرامی و سرایندگان اشعار این مجموعه را ارج نهاده و با سپاس فراوان از حسن توجه دبیر محترم علمی این کنگره، حضرت آیت الله احمد عابدی و جناب آقای میثم نمکی، رئیس محترم اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان آران و بیدگل در این زمینه، از نظارت استادان ارجمند، آقایان شهاب تشکری آرانی، عباس علی‌جانه‌زاده، ویرایش این اثر توسط آقای حسین بصیرت و حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ حبیب‌الله سلمانی آرانی که در تمامی مراحل تدوین این دفتر اهتمام داشته‌اند، تقدیر و تشکر می‌شود.

بدون تردید توجه به قالب های مختلف هنری و ادبی برای معرفی این امامزاده عظیم الشان، نه تنها برای بهره‌مندی زائران و مجاوران این حرم مطهر پراهمیت است که می‌تواند در راستای منویات مقام معظم رهبری بستر ساز تبدیل این بقعه متبرکه به قطب فرهنگی و مرکزی برای اشاعه روحیه حماسی و توسعه فرهنگی منطقه قلمداد شود.

احمد شرفخانی

معاون فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

مقدمه

از بامداد طلوع اسلام بشریت راه رهایی و رستگاری را در آیین جاودان اسلام شناخت و شناسنامه این مکتب به نام پیامبر خاتم، حضرت محمد مصطفی ﷺ و دوازده ستاره فروزان از خانواده و نسل او متبرک شد.

اگرچه داستان اسلام و مسلمانان در طول تاریخ فراز و فرودهایی را داشته؛ اما آنچه مبهرن است، این است که فرهنگ دینی و سیره نبوی ﷺ و ائمه هدی علیهم السلام ضمانت نامه آزادی انسان ها از قید جهالت و بند بندگی طاغوت بوده و البته که در این مسیر جانفشانی ها و فداکاری ها مثال زدنی است.

مطالعه تاریخ صدر اسلام و بررسی وضعیت حاکمیت پس از پیامبر ﷺ در دوران امامت حضرت علی علیهم السلام همواره عبرت آموز و تأمل برانگیز است؛ به طوری که «هجرت» مسلمانان و «مهاجرت» انصار در مقاطعی که آتش ظلم شعله ور می شد، دارای فلسفه و منطقی محکم و حجتی بالغ برای استمرار حیات طیبّه نسل موحد و مسلمان قلمداد می شود.

سرزمین ایران از بلاد خوش اقبالی بود که انوار درخشان و انفاس جان پرور فرزندان، نوادگان، نمایندگان و سفیران ائمه هدی علیهم السلام این خاک را نظر کرده و ممتاز کرد و تا به امروز از این آبشخور معنوی و قدسی بهره مند می باشد. وجود بقاع متبرک، مزارات شریف و زیارتگاه های اولاد و احفاد پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی اش در ایران، ضمن آنکه مبین هوشمندی و درایت ایرانیان در پذیرفتن و گزینش بهترین و کامل ترین دین و آیین است، گویای لطف ربّانی و نگاه رحمانی حضرت حق نسبت به حامیان و حاملان امانت الهی است.

از جمله فرزندان و نوادگان خاندان مطهر و معبر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام که به «محمد هلال» مشهور و به «محمد اوسط» یا «محمد ماهر» موصوف می باشد، در نقطه ای مرکزی از سرزمین ایران و حاشیه کبیر (آران) مدفون است و آوازه کمالات معنوی و جایگاه و پایگاه رفیع عقیدتی و دینی آن در آفاق گسترده است.

چراغ پرفروغ این بقعه مبارکه که قرن ها روشنی بخش ساکنان آن سامان بوده و نیز کرامات و عنایات این شخصیت جلیل القدر نزد اهالی و تاثیرات بی شمار دینی و معنوی آن، گواه صادقی بر شرافت، عظمت و منزلت این یادگار خاندان وحی است.

محققان و پژوهشگران علوم اسلامی در راستای پاسداشت از این سلسله ی جلیله و بنا به رسالت علمی و تاریخی، در صدد بازشناسی و بازخوانی شرح احوال، تذکره و شجره نامه آنها برآمده و تاثیرات تاریخی و فرهنگی و اجتماعی آنها را مورد بررسی و مذاقه قرار می دهند؛ تا هم ژرفای شکوه و عظمت آن میراث گرانقدر تاریخ اسلام مضبوط و محفوظ بماند

و هم ترویج مکتب اهل بیت علیهم السلام همچنان در ادوار و ازمینه گوناگون ساری و جاری باشد.

کنگره ملی حضرت محمد هلال ابن علی علیه السلام با چنین انگیزه و هدفی شکل پذیرفت و در دستور کار ستادی بدین منظور قرار گرفت؛ چرا که وجود پرظهور این شخصیت جلیل القدر منتسب به نخستین امام و پیشوای شیعیان و متعلق به دهه های آغازین اسلام بوده و تقدّم نزول اجلال ایشان در مرکز ایران آن روزگار خود اهمیت ویژه ای دارد.

هر چند باید اذغان نمود که خفقان حاکم بر آن دوره، فقر مستندات و بُعد زمان تاریخی و تقویمی، امکان وصول به منابع و حصول روایتگری و گزارش های تاریخ صدر اسلام را در نسب شناسی فرزندان و احفاد ائمه علیهم السلام - که به طور عمده در خفا و ناشناسی می زیستند - با سختی های فراوانی مواجه ساخته است؛ اما قرائن و شواهد و اندک منابع موجود می تواند این نقاط مغفول و ناشناخته را رمزگشایی کند.

بنابراین سعی و اهتمام بانیان این کنگره ملی، چهره گشایی از یک شخصیت ممتاز و بلاواسطه با معصوم و ریشه یابی جغرافیا و تاریخ این امامزاده لازم التکریم و ابهام زدایی از شبهات و ذهنیات اتفاقی و احتمالی است که در مجامع علمی یا محافل عمومی موضوعیت پیدا کرده و طبعاً نیازمند تبیین و چنین نگرشی بوده است.

در این مسیر با لطف و عنایات خدای بزرگ و همت سازمان اوقاف و امور خیریه، به ویژه معاونت فرهنگی آن، جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای احمد شرفخانی مقدمات برگزاری کنگره ای شایسته برای صاحب آن بقعه و بارگاه فراهم شد.

در اینجا بر خود لازم می‌دانم از همه کسانی که در برنامه‌ها سهم داشته و تلاش کرده‌اند؛ به ویژه از جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای علی محمدی، نماینده محترم ولی فقیه و رئیس سازمان اوقاف و امور خیریه، و همه نویسندگان بزرگواری که با تدوین مقالات و نگارش آثار مکتوب با این کنگره همکاری علمی و پژوهشی داشته‌اند، صمیمانه تشکر و قدردانی نمایم.

همچنین از شاعران و هنرمندان، مؤلفان کتاب‌های سودمند و مفید، صاحبان مقالات وزین و علمی، داوران مقالات و همه دست‌اندرکاران به خصوص حجج اسلام آقایان علی اشرف عبدی، دکتر محمد اکبری - معاون پژوهشی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم - سپاسگزارم و نیز به روح عالم بزرگوار، جناب ملا غلامرضا آرانی، مؤلف رساله شریفه «هلالیه» - که اثری فخیم و ماندگار در این خصوص است - درود و رحمت و مغفرت الهی فرستاده و از فرهیخته گرامی، جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای حبیب الله سلمانی آرانی که در تالیف و اصلاح آثار این کنگره به ویژه این اثر ادبی زحمات فوق‌العاده‌ای را متحمل شده‌اند، تشکر و قدردانی می‌نمایم.

بحمدہ و منّہ و کرمہ

احمد عابدی

رئیس دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

و دبیر علمی کنگره ملی حضرت محمد هلال بن علی (علیه السلام)

فروغ هلال

این بارگاه و بقعه که زیبا و با صفاست
وین جلوه ای ز مدفن اولاد مرتضاست
بابش علی است آن که بود میرمؤمنان
مامش اُمامه است که از نخبهٔ نسا است
نامش محمد و لقب او بود هلال
کامروز شهرتش به همه شهر و روستاست
والا مقام باشد و هم صاحب کرم
بر خاص و عام لطف و کرامت از او بجاست
او هم چو ماه باشد و بابش بُود چو مهر
از نسل مهتر رسل آن ختم انبیاست
این فخر بس که بر حسنین او برادر است
کان هر دو گوشواره بر عرش کربلاست
بابش قسیم جت و نارست و در جزا
ما را چه بیم شافع ما شاه اولیاست

او هم چو شمع وخلق هماره به گرد او
 پروانه وار، زائر اودست بردعاست
 گرم طواف، گرد ضریح منوّرش
 پیرو جوان نگر که به هر صبح وهر مساست
 دارالشفا بود حرم با صفای او
 رو سوی اوست آن که به هر درد مبتلاست
 هر مبتلا که بر در او کرد التجا
 دردش دوا شده است و گواهی به مدعاست
 هرگز در این چکامه نگنجد مدیح او
 «آبانی» بس است که طبع تو نارساست
 حبیب الله آبانی آرائی

مهد ولایت

سپهر امشب ز نور سرمدی باشد چراغانی
 هوا گللبیز و گوهر ریز و افلاک است نورانی
 زشوق وصل جانان می تپد دل های مشتاقان
 بود از عشق حیدر آسمان دیده بارانی
 به خلوتگاه حق شد فاطمه بنت اسد مهمان
 به عزّت برد مهماندارش از مشکوی پنهانی
 ز نور ایزدی پرتوفشان شد خلقت احمد
 بدینسان کرد خورشید نبوّت پرتوافشانی

چو از نور محمد خلقت حیدر پدید آمد
 به نور ایزدی خوش می‌کند آئینه گردانی
 علی بر مؤمنان رهبر علی داماد پیغمبر
 علی بر شهردانش در علی انسان ربّانی
 از آن اسلام را احمد پیمبر گشت برگیتی
 که رونق یافت با ایثار حیدر این مسلمانی
 شب هجرت محمد رفت وحیدر خفت بر بستر
 از آن شد در جهان آفرینش شیریزدانی
 به گرد مصطفی گردید در جنگ اُحد حیدر
 سپر فرمود آسان جان شیرین بی گرانجانی
 نود زخمش به پیکر بود و می‌جنگید بی پروا
 سراپا غرق در خون بود چون گلبرگ نعمانی
 نبی از قول حق فرمود اجر ضربت حیدر
 بود بر ترز طاعتهای جمع جن وانسانی
 به دوران خلافت بود حیدر روزه دار اغلب
 سزد کز وی بیاموزند شاهان رسم سلطانی
 به کام بینوایان بود حیدر چشمه رحمت
 به جان زورگویان بود اقیانوس طوفانی
 چراغ شهردانش بود و شاه کشور تقوا
 خوشای شیعیان در مقدم حیدر سرافشانی
 به بیت الله آمد در جهان شد کشته در مسجد
 شهید افتاد در محراب گلگون فرق و پیشانی

نمی‌گویم زرنج مرتضی درراه دین حق
 که جایز نیست امشب برمسلمان تعزیت خوانی
 بخواه از کردگار امشب به مدحش رستگاری را
 که امشب باز باشد تا سحر ابواب رحمانی
 نماند در صف محشر از این امت گنهکاری
 گشاید بر شفاعت لب چو یاقوت بدخشانی
 چو از مهرش حکایت سرکنم بر حضرت داور
 نمی‌گیرم به محشر شهریاران را به در بانی
 شود تقدیم مدح مرتضی بر پاک فرزندش
 محمد یا هلال بن علی یا فخرآرانی
 بود مهد ولایت شهرکاشان از ازل آری
 که با لطف خداوندی تولّایی است کاشانی
 مرا عشق علی بیرون نخواهد شد زدل هرگز
 چو با عشقش عجبین شد خون وجان پاک ایرانی
 در این جشن همایونی است گلباران همه آران
 خدایا از در بخشندگی بپذیر از بانی
 «همایون» خاک راهش هست و خواهد بود تا محشر
 که خاک راه حیدر به بود از تاج خاقانی
 سیدرضا آل یاسین کاشانی - «همایون»

السَّيِّدُ السَّعِيدُ

این آستان که بارگه پور مرتضی است
دارالشفای جمله مریضان بی دواست
نامش محمد است و بود شهرتش هلال
بابش علی است آنکه شهنشاه لافتی است
فرزند حیدر است بلا فصل از امیر
السَّيِّدُ السَّعِيدُ به وصفش ز اولیاست
پراز صفاست روضه زائرسرای او
مشکل گشای جمله غریبان و آشناست
هر کس ز صدق وارد این روضه می شود
ایمن ز هر بلیه و از دردها رهاست
این بقعه رفیع که سر بر فلک زده
الحق شبانه روز مه و سال با صفاست
من زائر غریبم و در وادی غمم
چشم امید من به سوی شاه اوصیاست
ای پور مرتضی به سویت آمدم ز عجز
جان پدر ببین که مرا بس چه مدّعاست
بالیم روز و شب به مزار توای هلال
چون مرقد تو در دل آران چو کیمیاست
دارد امید «ابصری» از درگهت طمع
باشی شفیع در صف محشر که بینواست
علی ابصری آرانی

مهرولی

اگر داری به دل مهرولی را ولی مطلق ربّ جلی را
 به کاشان آی ورودر شهرآران زیارت کن هلال بن علی را
 غلامحسین احتشام

بدرمنیر

تا به آل علی ثنا خوانم کی جدا از حریم قرآنم
 مدح دیگر کسان نمی گویم تا به اقلیم تن بُود جانم
 تو مخوانم به خوان غیر که نیست غیر خوان علی دگر خوانم
 در دونان زدن زبهر دونان شرک محض است و دور از شانم
 اعتصامم بُود به حبل الله که نباشد جز او نگهبانم
 به تبرّی و هم تولّایش هست همواره بغض وایمانم
 بهرامت ز بعد پیغمبر مقتدایی جز او نمی دانم
 مقتدایی که از ضیاء رخش نور باران بُود شبستانم
 بهر درد دل شکسته ی خویش داروی مهر اوست درمانم
 استعانت ز آل او جویم هر کجا در زمانه درمانم
 گل بستان او هلال علی که به مدحش سخن همی رانم
 مدفن پاک او بُود آران که زکاشان جدا نمی دانم

او هلال است و هم چو بدر منیر کرده روشن حریم اخوانم
بارگاه رفیع والایش خیره بنموده است چشمانم
شاهد گفته ام بُود تاریخ که شده نقل از بزرگانم
احتشامم که با ولایت او خواستار بهشت رضوانم
غلامحسین احتشام

مَرَقْدِ تو

مَرَقْدِ تو عطر آل مصطفی دارد هلال
بارگاهت بوی سرخ کربلا دارد هلال
از صدای نغمه خوان عشق بشنیدم که گفت
آستانی با صفا و دلربا دارد هلال
معصومه احسن زاده - «شکیبا»

صفای حریم

به ضریحت گره زدم دل را که گره واکنی تواز کارم
غمم از دل رود برون، آندم که به سویت ز عشق روی آرم
تو هلالی و بهتراز ماهی روشنی بخش بر شب تارم
به صفای حریم تو سوگند که ز عشقت همیشه سرشارم
گرچه من سائلم ولی ای شاه عشق آل علی خریدارم

غرق در ظلمت گناهم و باز چشم امید بر شما دارم
 بی نگاه عطایت ای باران بی بروبی صفا و بی بارم
 درد خود را به کس نمی‌گویم تا تویی محرم دل زارم
 گفت وصف‌تورا «شکیبا» هم باش در دو جهان نگهدارم

معصومه احسن زاده - «شکیبا»

فرزند علی

در خطّه آزان به خدای متعال خورشید ز ماه می‌کند کسب کمال
 فرزند علی بن ابی طالب ما بدری است که نام‌نامیش هست هلال
 حسین اخوان فینی - «تائب»

یا هلال بن علی (ع)

نور پاک اخترانی یا هلال بن علی
 آفتاب کهکشانی یا هلال بن علی
 مأمن دل‌های عاشق قبله گاه عرشیان
 با صفا چون گلستانی یا هلال بن علی
 منشأ فضل و کرامت هستی و لطف و صفا
 مهربانی مهربانی یا هلال بن علی
 عقل و تدبیر و شرافت از وجودت سربلند
 عشق را روح و روانی یا هلال بن علی

شهرآران را منتور کرده ای از جود خویش
ای هلال جاودانی یا هلال بن علی
گلشن پاکی وعصمت چشمه انوار حق
محفل گوهر فشانی یا هلال بن علی
می رسد از بارگاهت عطر گلهای خدا
بی گمان از عرشیانی یا هلال بن علی
پور حیدر هستی وفرزندی از نور خدا
از زمان تا لامکانی یا هلال بن علی
آسمان معرفت را نور باران کرده ای
روح پاک زندگانی یا هلال بن علی
ای پناه مستمندان قبله آمال خلق
باورم شد کعبه سانی یا هلال بن علی
خاک زوار تورا با اشک می شوید «نسیم»
زانکه نور آسمانی یا هلال بن علی
عباس اخوان ارمکی - «نسیم»

کار ساز است هلال بن علی (ع)

ای فروزنده تراز ماه هلال	وی شهنشاه فلک جاه هلال
ای ضیاء بصر میر حنین	وی توراهست برادر حسنین
خواهرت زینب والا گهرست	فاطمی عصمت ومریم سیرست
خاکبوس قدمت شاه ووزیر	جبهه های حرمت مهر منیر

ای تو پرورده دامن علی حکمت آموز دبستان علی
 خاکیان ریزه خور خوان تواند قدسیان خادم و دربان تواند
 ای به آران شده در خاک نهان وی کرامات تو پیوسته عیان
 سپر انداخته نزد تو قدر شد قضا امرتورا فرمانبر
 دل به تیر غمت آماج شده جان به احسان تو محتاج شده
 تو مسیحا دم ومولا نفسی توبه هر غم زده فریاد رسی
 خاک آران بدهد بوی نجف از وجود تو آیا شاه شرف
 هاتم گفت به آوای جلی کار ساز است هلال بن علی
 دردمندان همه راعقه گشاست آری آری پسر دست خداست
 درازل بخت به ما یار شده که دل از مهر تو «سرشار» شده

محمد اخوان فینی - «سرشار»

بغض غریبی

عجیب بغض غریبی مرا نشانه گرفته
 که بی بهانه برایت دلم بهانه گرفته
 نسیم صحن و سرایت از آن زمان که وزیده
 فضای خانه دل رنگی از ترانه گرفته
 خوشا به حال صباحی که شاهباز خیالش
 به عشق کوی تو، آرام آشیانه گرفته

نه من، نه این دل تنها، دل تمامی عالم
میان گنبد و گلدسته‌ها ت خانه گرفته
چه جذبه‌ایست نهان در ضریح نقش هلال
که حلقه حلقه آن حال عارفانه گرفته
عجیب گوشه دنجی حریم زاده مولاست
برای هر که دلش سخت از زمانه گرفته
چه بارگاه رفیعی، که جبرئیل ز اخلاص
سر نیاز و ارادت بر آستانه گرفته
قطار فکر مرا برد تا ضریح هلال
عجیب بغض غریبی مرا نشانه گرفته
عباسعلی اخوان

حریم امن هلال

یک پنجره نیاز و دو تا چشم بی قرار
در گوشه‌ای نشسته به پابوس نوبهار
واکرده است هر گره سخت بسته را
این حلقه‌ها که بسته به آن اشک بی شمار
جمعی فرشتگان و ملائک مقیم آن
با ندبه‌های جمعه نشسته در انتظار
با چشمهای منتظرانش نظاره کن
تا بنگری که می‌رسد از دور یک سوار

آن پیرزن که هیچ، شاه سراسیمه می‌دود
 تا این هلال بیند و جانش کند نثار
 این جا حریم امن هلال است در زمین
 تا آسمان به گوشه چشمش امیدوار
 ای چلچراغ نور ولایت قسم به مهر
 آرانی از وجود تومی‌گیرد اعتبار
 آهوی لحظه‌هام که رام کسی نشد
 شد بی قرار دام توبا چشم اشکبار
 تا در طواف دور ضریحت صفا کند
 ای کعبه کرامت و آمال این دیار
 عباسعلی اخوان

قبله حاجات

ای ز وجود توبه ما افتخار ای کرمات شامل غیراست و یار
 عازم درگاه تواز هر دیار قبله حاجات صغار و کبار
 مرحمتی کن توبه ما شهریار
 شمس وقمر را همه انوار توست زینت هر باغ ز رخسار توست
 خسته دلان روی به دربار توست جمله خلائق همه بیمار توست
 جان و تن من به فدایت نثار

گوشه ای از علم علی را دری بحر ولایی به همه افسری
 گمشدگان را تو نما رهبری نور سماواتی و هراختری
 داده به تو عز و شرف کردگار
 بهر فقیران شده قبرت نجف جان به ره دوست گرفتی به کف
 عزت دین است تو را چون هدف ای توبه دریای امامت صدف
 یوسف مصری توبه چه ماندگار
 حجت حق دین ز تو شد منجلی نور خدایی و ز نور علی
 کشته دونان صفت اسفلی ای که پدر را شده از حق ولی
 ای ز علی شاه عرب یادگار
 نام نکوی تو چه باشد هلال مایه صد عز و شکوه و جلال
 چشم امیدم به توای بی مثال شافع ما باش به روز وصال
 ما و غلامی تو صد افتخار
 ای که شفا بخش مریضان تویی گوشه ای از جلوه ایمان تویی
 مأمن و ملجای غریبان تویی روز قیامت ز شفیعان تویی
 لطف تو بیش است ز صد یا هزار
 این دل تنگ شده مهمان تو سوخته از شمع چراغان تو
 تشنه لبم تشنه باران تو چشم امیدم همه بر خوان تو
 شافع من باش به یوم القرار

زبان حال هلال

ای کاش در کنار تو شمشیر می‌زدم
بر چشمهای قاتل تو تیر می‌زدم
قسمت نشد که جرعه‌آبی بیاورم
قنداقه را بگیرم و تاب‌ی بیاورم
قسمت نشد کنار تویی بال و پر شوم
تا شام و کوفه با سرتو همسفر شوم
وقتی میان تیغ دو بالت شکسته شد
باور بکن که پشت هلال شکسته شد
رفتی و اشک در همه چشمها نشست
(سنگی زدند و کوزه لب‌تشنگان شکست)
آتش زدند بعد تو هرآشیانه را
ای کاش می‌گرفت کسی تازیانه را
فرمان بده ملایکه محشر بیاورند
بر دختران فاطمه معجربیاورند

غزل نیمه کاره

چشمی ببخش تا که بینم ستاره را
کاری بکن که این غزل نیمه کاره را
تسبیح دانه دانه به تاراج رفته است
کاری بکن به هم بزنی استخاره را

امشب بگوبه دخترکت تا درآورد
از گوش‌های کوچک خود گوشواره را
یا که به گوش همسرت آهسته تر بگو
از سینه‌اش رها کند این گاهواره را
باید که می‌رساند صدای تورا کسی
تا پرکند ندای توبانگ مناره را
چیزی نمانده خطبه خونین خواهرم
از جا در آورد در دار الاماره را
امشب دوباره می‌گذرم از کنار آب
تا پرکنم برای تو این مشک پاره را
زنجان - رضا اسمخانی

هلال آخر شعبان

خدا به ماه دوباره برادری داده به آسمان علی ماه دیگری داده
هلال آخر شعبان نشسته بر رویش پناه برده جهان زیر طاق ابرویش
پیمبرانه درونش قیامتی دارد علی کجاست ببیند چه غیرتی دارد!
خوشابه حال دلی که کبوترش باشد پناه بودن او عین باورش باشد
هنوز زیر قدم دسته دسته گل دارد چه نعمتی است که آران و بیدگل دارد
رسیده تابرد با خودش مصاحف را شبانه ترک کند کوچه‌های طائف را
میان باد خزان یک پرنده جا مانده دلش میان بیابان کربلا مانده
رضا اسمخانی

بغض پنهان

شبيه ابر به دوشش گرفته باران را
چنان پراست که ترمی کند بیابان را
دل از شکستن آینه اش خبر دارد
رسانده باد به گوشش تمام جریان را
برای ضجه دلش جای امن می خواهد
ولی کجا ببرد بغضهای پنهان را؟
مدینه جای خوشی نیست می رود تا که
پراز شکوفه کند کوچه های آران را
به روی چهره زردش محاق می افتد
به زیر ماه ببیند اگر نیستان را
اگر چه داغ برادر شکسته پشتش را
عجیب نیست که خالی نکرده میدان را
علم به دست به ایران رسیده تا شاید
دوباره زنده کند اقتدار طوفان را
شبيه جدّ خودش حرف می زند گویا
خدا دوباره فرستاده است قرآن را
درست مثل علی خطبه روی لب دارد
که خطبه هاش تکان می دهد مسلمان را
تمام عمر برای تو اشک خواهم ریخت
کنار قبر تو دریا کنم شبستان را
رضا اسمخانی

روضهٔ رضوان

به بارگاه محمد هلال در آران
بیا ببین که بود همچو روضهٔ رضوان
بیابانه بارگاه پورساقی کوثر
ببین که صحن و سرایش بود چو باغ جنان
به چشم عقل ملائک نگر صفا اندر صفا
ستاده اند یکی حاجب و یکی دربان
هلال نام نهادش پدر از آن که چو ماه
همیشه نور ز رخسار او بود تابان
برادر حسنین است و نور چشم علی
ستاره ای است فروزان به خطهٔ آران
ببوس خاک در آستان آن حضرت
که جبرئیل زند بوسه خاک این ایوان
ز روی صدق نهی گر قدم به بارگش
تورا اگر که بود درد می شود درمان
«حسن» ز درگاه او کس نمی رود مأیوس
که هست صاحب لطف و کرامت و احسان
حسن امینیان آرائی

دار الشفا

این زیارتگاه پور مرتضاست بارگاه زادهٔ شیر خداست

این بنا و بارگاه پرشکوه	بقعهٔ فرزند شاه اولیاست
هست اینجا مدفن پور علی	کز شرف همدوش عرش کبریاست
گنبد و صحن و سرایش چون بهشت	دلگشا و روح بخش و با صفاست
نام این حضرت هلال بن علی است	نوگل گلزار ختم الانبیاست
مادرش باشد اُمّامه از نسب	پور دخت خواهر خیرالتّساست
جبرئیل آن حامل وحی خدا	در طواف این حریم دلرباست
ای که داری درد بی درمان بیا	خاک این درگه به هردردی دواست
دردمندان را در این درگه کنند	بهر بیمار این مکان دارالتّشفاست
گفت در وصف کراماتش «حسن»	هر که را حاجت بود اینجا رواست

حسن امینیان آرازی

روضهٔ ارم

ای زیب عرش گنبد و صحن و سرای تو	وی روضهٔ ارم حرم دلگشای تو
الحق که پا به شهپر جبریل می نهد	آنکس که پا نهاد به صحن و سرای تو
ای از مقام و مرتبت و عزّت و شرف	شاهان دهر خاک نشین در هوای تو
ای خسروان و تاجوران از پی نجات	محتاج بر کرامت و لطف و عطای تو
ای از جلال و شأن کلید نعیم و نار	در دست باب اعظم خیبر گشای تو
در پیش بارگاه توئه چرخ سربه پیش	بر عرش طعنه می زند از رتبه جای تو

بر آستانه تو ملائک کشیده صف
چون ناامید از همه جامی شوند خلق
بر ساکنان عرش سزد گر کنند فخر
پور علی و نجل ریاض پیمبری
نامت بود هلال تو خورشید انوری
ای بر حسن برادر و بر تشنه لب حسین
ای ماهرو که شامگهان حوریان خلد
نام تو را علی ولی ماهرو نهاد
ای آشنای حق که به هنگامه جزا
آران که از نعیم حضور تو بهره یافت
ای ماهرو محمد ای پور مرتضی
ای خاک آستان تو داروی درد ما
ای نور چشم ساقی کوثر که تابه حشر
در بارگاه قدسی تو قدسیان همی
در روز رستخیز قیامت تهی مباد
بر درگهت ستاده و گوید «امینیان»

هریک زبان گشوده به مدح و ثنای تو
رو آورند جانب دارالشفای تو
جارو کشان درگه دولت سرای تو
مامت اُمامه باشد واحمد نیای تو
چون ذره آفتاب به پیش لقای تو
عالم فدای آن دو امام وفدای تو
دارند روی دست سراج سرای تو
ماه آفریده است تو را چون خدای تو
یابد نجات هر که شود آشنای تو
محفوظ از بلاست ز ظلّ همای تو
ای خوشتر از جنان حرم با صفای تو
وی چشم ما به تربت معجز نمای تو
ما آرمیده ایم به زیر لوای تو
بنهاده اند گوش به فرمان و رای تو
دستی که می رسد به ضریح طلای تو
دارد مقام و منصب شاهان گدای تو

چلچراغ سعادت

طلوع مهر محمد هلال تابان است
چو چلچراغ سعادت به بوم آران است
طلوع طلعت مهر آفرین حضرت اوست
که همچو مهر بر این بوم و بر نمایان است
بگو به دشمن بدخواه در حسد میرد
که نور آل محمد مهی درخشان است
مزار اقدس این شه به خطّه آران
نشانه ای ز بهشت ونعیم یزدان است
در این کویر که بویی ز سبزه و گل نیست
حریم خاک درش بهترین گلستان است
به بوی خاک درش مرغ دل کند پرواز
وگرنه ز آتش هجران غم پریشان است
شکوه بارگهش بین که در نگاه خرد
رقیب رونق ایوان و کاخ سامان است
محمد است و هلال رخس ز مشرق جان
چراغ محفل صاحب دلان عرفان است
به چشم و جان بزدم مهر مهر آل علی
که این مرام همه پیروان قرآن است
بیوس خاک درش رابه صد هزار اخلاص
اگر به سینه تور عشق و دین و ایمان است

به ذکر دوست «امینی» زد یونفس رهید
ز نام دوست و را خاک در سلیمان است
هزار دل که مدام از فراق می نالند
هزار دسته گل چیده زان گلستان است
نورالله امینی نوش آبادی

ورود محمد هلال

شد به آران چون به سال شصت و یک وارد هلال
آن هلال بن علی آن سید صاحب جمال
پیر بردش سوی منزل با درود و با سلام
گفت: ای آقای من باشم به درگاهت غلام
کیستی؟ نامت چه است ای آنکه زیبایی چوماه
همنشین اولیایی یا توهستی پادشاه؟
نور ایمان از رخت پیدا است ای فرخ جمال
گوبه من احوال خود را ای جوان با کمال
گفت: من هستم هلال بن علی، پور نبی
مجتبی را هم برادر هم حسین بن علی
سرزمین های زیادی با فرس گردیده ام
چون ز دست دشمن بی دین ستمها دیده ام
گفت یعقوب: ای محمد! منزلت اینجاستی
خانه تو مأمن صلح و صفا و راستی
می توانی باشی اندر منزل من در پناه
یا بمانی در کنارم گر که خواهی سال و ماه

چون هلال بن علی دیدش ورا پیری صدیق
 کرد قبول و ماند در بیتش ورا بُد چون رفیق
 چند سالی طی شد و ماه علی مرتضی
 بود در بیت صدیق مهربان و با وفا
 روزها گرم دعا بود و مناجات و نماز
 رو به درگاه خدا می کرد با آه و نیاز
 روزی از ایام ماه روزه بود و آن علیم
 بعد از افطار و دعا رو کرد برپیرکریم
 گفت: ای یعقوب ای پیر جوانمرد عظیم
 اجرتو بسیار باشد نزد رحمن الرحیم
 عمر من امروز گشته تا به اینجا خاتمه
 دوش در رؤیا بدیدم مادر م را فاطمه
 داد پیغمبر به من سیبی ز جنّات خدا
 گفت: فردا شب بیایی نزد ما و انبیا
 پیروقتی این سخن را زان مه تابان شنید
 های های گریه او تا به عرش حق رسید
 گاه قرآن با صدای خوش تلاوت می نمود
 گاه لب به ردعا سوی خدایش می گشود
 آن دمی که سربه درگاه خداوند او گذاشت
 لب فرو بست و دگر سر را ز سجده برنداشت
 معصومه اله وردیان

فرزند حیدر

پس از حمد و ثنای حی داور
سلام از ما دمامد بر محمد
پس از مولا بر اولاد کرامش
که آنها مظهر لطف خدایند
همه بر آسمان دین ودانش
عجب زیباست گلزار ولایت
نهان یک گل زگلزار ولایت
هلال بن علی اینجا است اینجا
بیا اینجا برای عرض حاجت
اگر خواهی شود درد تو درمان
زیارت کن هلال بن علی را
در اینجا نوگلی بر خاک خفته
ملائک پاسدار این حریمند
رها از جور و ظلم دشمنان شد
عجب عطر و صفایی دارد این خاک
خدایوندا ببخشا جرم ما را
امید است آن که «بامشکی» بنوشد

کنم مدح علی وآل یکسر
پس از آن بر علی مولای قنبر
که هستند شافعان روز محشر
که آنها حافظ دینند ودفتر
فروزانند چون مهرمنور
مشام جان شود زآنها معطر
شده در این زمین پاک واطهر
بیا وبا ادب اینجا بنه سر
که می‌گردد روا از لطف داور
بیا اینجا مرو در جای دیگر
که باشد زاده فتّاح خیبر
زگلزار علی صهرپیمبر
زهی جاه و زهی عزّ و زهی فرّ
هلال بن علی فرزند حیدر
که بنموده ست دلها را مستخر
به حق مرتضی مولای قنبر
یکی جام از ید ساقی کوثر

سید مهدی بامشکی

ماه تابان

ای هلال ای ماه تابان منیر یافت رونق از تو آران و کویر
ای بلا گردان راه عاشقان نور مهرت روشنی بخشد به جان
چون تویی فرزند میرمؤمنان گشت روشن از تو ماه و آسمان
ای علی ای مظهر مهر و وفا تو هلال آورده ای از بهر ما

منیره بوجار

پور علی

آرامگاه پور علی شاه اولیا بخشیده جان به خطه آران و بیدگل
نامش محمد است و هلال علی لقب دارد نسب ز ختم رسل هادی سُبُل

محمد بهروان - «بخرد»

دخیل فرزند علی (ع)

آران که بود مدفن فرزند علی ساطع شده از حریم او نور جلی
خواهی تو اگر سلامت و خاطرامن خود را بنما دخیل فرزند علی

امین الله بیضایی آرانی

گوهرناب

چون گوهرناب بی مثال است هلال برسینه خاک چون مدال است هلال
سر حلقه وادی وصال است هلال آرام دل علی و آل است هلال
تهران - نصرت الله بیگی درباغی

آیینۀ عشق

آیینۀ عشق و مهر و احسان و وفا سرچشمۀ نور و گلبن باغ صفا
شمشاد صفت، صفای گلزار وفا فرزند علی هلال، سلطان سخا
علیرضا پهلوانی بیدگلی

قصه پرداز نسیم

مجلس یاران به آران و شبی از ماه تیر
محفلی گرم است و بزمی شاد و وقتی دلپذیر
گوش دل بگشا که دارد قصه پرداز نسیم
داستانها از صفا و لطف شبهای کویر
می کند همراهی لالایی طفلان به خواب
نغمه زیبای زنگ کاروان با بزم وزیر
بلده آران همان لطف و صفا دارد هنوز
آسمان صاف و بام خانه در شبهای تیر
چیست گویی انجم رخشنده بر لوح سپهر
نقره پولکهای آذین بسته بر مشکین حریر

چیست گویی ماه تابان در میان آسمان
 زورقی سیمین شناور گشته در دریای قیر
 چیست گویی بر سپهر تیره خط کهکشان
 دود آه بیدلان پیچیده بر چرخ اثیر
 با همه قدمت دیار ما بسان کودکی است
 کودکی محروم و افتاده ز چشم چرخ پیر
 پیره و باغات شیرآباد ما در سادگی
 همچو طفلانند و بی هنگام لب شسته ز شیر
 این کویر ماست دشتی شور بخت و بی ثبات
 قطره‌ای اشک است لرزان لیک در چشمی بصیر
 گه نصیب سرد مهری دارد از ابر بخیل
 گاه درس گرم خوئی گیرد از مهر منیر
 این کویر ماست یا باغ صفا کاینجا زشور
 صد هزار آوا به گوش جان فرو خواند صغیر
 گر که بازار گل و گلخانه در این شهر نیست
 با مشام شوق بشنو نکه‌ت مشک و عبیر
 کوی پور حیدر است اینجا که هنگام طواف
 زائرش را لیلة القدر است یا یوم الغدیر
 آنکه اسم اوست بر لوح سپهر دین هلال
 بدر در معنی است در پیش جمال او حقیر
 زاده میر ولایت خسرو خیبر گشای
 پیشوای مؤمنان دین پیمبر را ظهیر

چرخ باشد در مقام طاعتش عبد عبید
 عقل دارد از زکات عزّتش عُشری عُشر
 عزّت هستی به تعظیم وجودش مستدام
 پرتوافلاک از مهر جلالش مستنیر
 کوته از وصف کمال مدحتش طبع ادیب
 قاصر از شرح کلام حضرتش کلک دبیر
 خیره در نور جلالش دیده مهر سپهر
 تیره در بحر عطایش چهره ابرمطیر
 بعد احمد کیست دانی حبّ او نعم الولا
 آنکه بود از بهر مولایش نبی نعم النّصیر
 چونکه شرط لازم اسلام پیمان ولاست
 کرد تبلیغ این رسالت را رسول بی نظیر
 تا بماند امرایمان از پریشانی به دور
 ساخت پیغام خدا ابلاغ بر جمعی کثیر
 گفت آن کاو را منم بر ملک جان فرمانروا
 ابن عم من علی اوراست مولا و امیر
 شد به شأن مرتضی پیغمبر والا مقام
 دوستانش را بشیر و دشمنانش را نذیر
 تا دعا بر دوستانش «وال من والاه» خواند
 «عاد من عاداه» نفرین گفت بر خصم شریر
 مایه اکمال دین واصل اتمام نعم
 خوانده شد عید غدیر از جانب حیّ قدیر

غرقه دریای عصیانیم بی امداد تو
 یا علی در هر دو عالم باش ما را دستگیر
 آسمان دین ما از کید شیطان دور دار
 ای «شهاب» ثاقبت بر پیکر ابلیس تیر
 سال و ماه نظم این منظومه در بحر رمل
 یک هزار و سیصد و هفتاد بود و ماه تیر
 شهاب تشکری آرافی

رشته پیمان *

ای گل انعام تو بستان ما	ای سر سرمایه ایمان ما
تو وطن آرای و تشریف تو	آمده آرایه آران ما
دفتری از مهر تو مکتوب شد	در دل ما و دل ایران ما
یافته این دفتر جان و خرد	معرفت از معنی قرآن ما
بقعه تو مرقد تو خاک تو	سینه ما دیده ما جان ما
مدفن پر خیر تو در این کویر	گلشن ما چشمه و عمان ما
تافته از جلوه تو یا هلال	در دل و جان مشعل عرفان ما
بهره ور از نسبت پیغمبری	تذکره هایت شده برهان ما
سرور و مولایی و پور علی	هدیه ای از حجت رحمان ما

*. این شعر در دو وزن خوانده می شود:

۱. مفتعلن مفتعلن فاعلن؛ ۲. فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

دل شده پر حسرت و نومید نیست	مرحمت از تو شده سامان ما
تشنهٔ لطفیم از آل رسول	چشمهٔ جان این لب عطشان ما
قصه‌ای از غصه جانشوزشان	در دل ما آتش پنهان ما
گرمی مهرآمده از آسمان	نسخه‌ای از سینهٔ سوزان ما
با سرما و ره تو تا ابد	نگسلد این رشتهٔ پیمان ما
رحم کن ای خالق و بر ما مگیر	لغزش و رسم و ره عصیان ما
معصیت از شیوهٔ ما دور نیست	وز ره تو بخشش و غفران ما
این اثر از دفتر دلها «شهاب»	هست در او نامهٔ اخوان ما
سهل کن از لطف خود ای مهربان	مشکل ما و همه یاران ما

شهاب تشکری آرازی

دو یادگار امام

دو تن ز نسل نبی شد مبلّغ اسلام
به سوی مرکز ایران زده به سبقت گام
به قرن اول هجری یکی منادی دین
به قرن دوم آن یک سفیر شرع و پیام
یکی فروغ امام یکم سپهر کمال
یکی دگر ولد پنجمین امام همام
محمد بن علی اولین سفیر کریم
علی است ابن محمد یکی دگر زکرام

اگر چه حاشیه شهر شد مُقام دو تن
 گرفت حوزه کاشان از این مُقام مقام
 نخست پیک پیام حسین بود و دوم
 شهید دشت بلایی دگر در آن ایام
 یکی به نام هلال علی شده معروف
 دوم به حضرت سلطانعلی زگویش عام
 یکی ولایت آران ازو شده است عزیز
 یکی دگر شرف اردهال از اوست به نام
 یکی شده به لب خطه کویر مقیم
 یکی به دامنه کوهسار کرده مقام
 اگرز قبر امامان شیعه ما دوریم
 به جای مانده در اینجا دو یادگار امام
 در این دو آینه نقش مدینه می بینیم
 از این دو باغ شمیم نجف رسد به مشام
 به نور بارگه ماه اردهال و هلال
 «شهاب» رادل روشن عطاکن ای علام
 شهاب تشکری آرائی

پسر شاه نجف

این بارگه کیست که با شوق و شعف اندر پی خدمتش ملائک زده صف
 بویی ز نجف شنیدم اینجاست یقین شهزاده محمد پسر شاه نجف
 میرزا محمد تشکری آرائی

وجه خدا

بر خطهٔ آران تو سفر کن که ببینی
شهزاده محمد پسر شیر خدا را
شهرت به هلال است و رخس ماه جهان است
روشن رخ او کرده همه ارض و سما را
گردرد توبی چاره و درمان بُود ای دوست
دانم که مداوا کند او درد شما را
ای شیعه اگر حاجت از حدّ بُود افزون
بر درگاه او ترک مکن ذکر و دعا را
آران ز حضورش شده چون روضهٔ رضوان
در خطه آران بنگر وجه خدا را
مهدی تقوی

آیینۀ علی (ع)

نامت هلال و روی تو همچون هلال بود
سرتا قدم جمال و جلال و کمال بود
هر کس که دید عارض نورانی تو را
گویا که فارغ از همه رنج و ملال بود
گرچه تمام هاشمیان ماه انورند
اما جمال انور توبی مثال بود
گویا که بود روی تو آیینۀ علی
ای آن که ماه پیش تو در انفعال بود

دل می برد ز دست جمال منوّر
 نامت گواه من که محمد هلال بود
 باشد برادر تو حسین و یکی حسن
 عباس یک برادر نیکو خصال بود
 هر کس که دید درگه با رفعت تورا
 از این مقام و مرتبه ات در سؤال بود
 برچشم عاشقان که تو پا چون نهاده ای
 لطفی عظیم از طرف ذوالجلال بود
 اما هزار حیف که با این همه مقام
 خصم علی به آل علی در جدال بود
 گویم چگونه شرح غمت ای بزرگوار
 هر چه بیان کنم همه اش شرح حال بود
 مأوای تو مدینه جوار پیمبر است
 بهره ای عزیز ترا انتقال بود
 آران کجا مدینه کجا شهر عاشقان
 میهمان راه دور محمد هلال بود
 یا ربّ چه بود جرم و گناه علی وآل
 جز اینکه در بیان حرام و حلال بود
 آواره از وطن همه را کرد خصم دون
 با دودمان حیدرش از چه قتال بود
 کوشید هر که نور خدا را کند خموش
 اما چو حق نخواست برایش محال بود

بعد از هزار و سیصد و اندی که بگذرد
 شکر خدا که وصف هلالم مجال بود
 عمری گذشت در غم و شادی اهل بیت
 دنیا که هم چو منزل خواب و خیال بود
 خاک رهت «تواضعی» از درگه تو خواست
 ایکاش در پناه تو هر ماه و سال بود
 محمد باقر تواضعی

آقا هلال

بسم ربّ، بسم خداوند جلال	بسم فرزند علی، آقا هلال
در دل آران گرفته جایگاه	نور او هرگز نمی‌بیند زوال
در حریم او رسد بوی نبی	مرقدش دارد به جنت اتصال
نام او نام محمد بوده است	در لقب اما بگویندش هلال
عشق او در جان و دل دارم مدام	عاشق او سوختن باشد محال
مادرش فرزند احمد بوده است	با سپاه کفر او کرده جدال
بعد از عاشورای اربابم حسین	راهی ایران شد از روی مجال
رفت در طوس و در آن مأوا گزید	تا که دشمن داد شمشیرش صقال
ابن حیدر کشت حیدروار خصم	تا که زخمی زد بر او قوم زوال
رو به صحرا کرد با جسمی مریض	تا که آران گشت او را سر ظلال

چند سالی زندگی کرد و گذشت هر نفس بیش از گذشته شد زلال
در دل شب مرتضی را خواب دید از پدر پرسید اسرار کمال
رفت از دنیا شهادت گونه یار رفت تا بیند سر آغاز وصال
اردستان - ادیب توکلی زاده

سیمای هلال

دیده گردون بود محو تماشای هلال
مهر تابان نور می گیرد ز سیمای هلال
شد کویرستان دلها زنده همچون نوبهار
از نسیم روح بخش چون مسیحای هلال
فیض بخش جان مشتاقان بود از راه مهر
کی شود مأیوس کس از لطف والای هلال
برزلال چشمه کوثر ندارم رغبتی
گشته ام تا جرعه نوش جام صهبای هلال
گرچه دانم هدیه ای بر درگهش ناقابلست
دُر فشانی می کنم از دیده در پای هلال
دیو کفر از عرصه پیکار با دین محو شد
تا نمایان شد جمال عالم آرای هلال
دیده حیران «پیمان» در شب تاریک یاس
گشت روشن زآستان روح افزای هلال
محمد جزاح - «پیمان»

عطرا میرمؤمنان (ع)

گنجانده در خود بارگاهت آسمان را پیچانده برگلدسته هایت کهکشان را
جاری شده از آستانت چشمه ی نور سیراب کرده جذبه ی توقدسیان را
سرشار گردد دیده از طوف حریمت انگار دارد خاک تو لطف جنان را
حس می کنم از خلوت آیینہ پوشت هر آینه عطرا میرمؤمنان را
می بوسم آن درگاه را با گوشه ی چشم آن جلوه گاه و روشنای بیکران را
ای کاش بودم خاک تا شاید ببوسم یک لحظه پای زائرین آستان را
حسین جعفرزاده آرائی

بدر درخشان آران

بردی ز دل تنگم اندوه و ملال آران
زان بدر درخشانت با نام هلال آران
در خاک گهرخیزت فرزند علی خفته ست
زین لطف خداوندی بر خویش بیال آران
در بارگه پاکش هنگام طلوع از شوق
خورشید کند تعظیم مانند هلال آران
از بقعه پاک تو چون شهر رسول الله
هر ظهر و غروب آید گلبانگ اذان آران

ای شهر هنرپرور وی بحر پراز گوهر
 پاکی تو مصفّایی چون آب زلال آران
 برخاسته از این خاک مردان هنرمندی
 کز پنجه هنرریزند آینه جمال آران
 در خاک کویرستان جز شوره نمی روید
 اما تو چنان سبزی چون خاک شمال آران
 تو شهر هنرخیزی زیبا و دلاویزی
 چون مردم خود هستی فرخنده خصال آران
 دل‌باخته مهرت، خورشید «جهان آراست»
 ای شهر شقایق ها بر خویش ببال آران
 جواد جهان آرای

صلوات

بر پرور علی هلال صدها صلوات بر نور جلی هلال صدها صلوات
 با یاد رخ پاک تو گویم از دل عشق ازلی هلال صدها صلوات
 بر مظهر حق به هر کمالش صلوات بر جان نبی و جمله آلش صلوات
 در وصف تو دل سرود منظومه عشق بر شمس علی و بر هلالش صلوات
 علی چمن نژادیان - «چمن»

صلوات بر محمد هلال

بر پور علی هلال ایمان صلوات	بر جلوهای از ماه درخشان صلوات
بر پاره‌ای از پیکر حیدر که شده	همنام نبی به نام و عنوان صلوات
بر گلشن بی خزان حیدر بفرست	بر نوگل باغ او به آران صلوات
بر نور جلی زوجه و سیمای هلال	یادآور وجه شاه مردان صلوات
بر شمس وجود علی و ماه هلال	تابیده چو در کشور ایران صلوات
فرزند اُمامه بنت زینب چو بود	نوباوه‌ای از ختم رسولان صلوات
یعنی که محمد است از نسل رسول	اوسط بودش لقب هزاران صلوات
بر سیرت آن نتیجه ختم رسل	از بطن دگر دختر ایشان صلوات
بنموده مهاجرت به ایران و به طوس	تعقیب چو گردیده ز عدوان صلوات
چون عون علی برادرش گشت شهید	مظلوم به تیغ کین حرمان صلوات
یک چشمه ز دریای کرامات علی	جوشیده چو در کویر آران صلوات
مدفون شده این نخله نور علوی	در وادی اهل بیت کاشان صلوات
قلب تو زلال باشد ای پور علی	روح تولطف همچو باران صلوات
مارابه جهان علی است آرامش جان	بر حیدر و بر جمله عزیزان صلوات
هستی تو برادر حسن شاه کرم	بنما نظری به رسم احسان صلوات
هستی چو برادر حسین بن علی	بر سید و سالار شهیدان صلوات

تا شاد شود روح هلال بن علی بر فاطمه مادر امامان صلوات
 چون نام علی و آل آید به میان بروجہ رضا سید و سلطان صلوات
 بر طالع مسعود و همای علوی بر عمّ رضا شاه خراسان صلوات
 آران شده قطعه‌ای ز فردوس برین شد مرقد تورو ضهّ رضوان صلوات
 دل عاشق و شیدای تو گردیده هلال نور علی از تو شد نمایان صلوات
 در روز جزا هر که به سویی بدود سوی تو دود چواهل آران صلوات
 در روز جزا کن نظری بر دل من بنما تو شفاعت غلامان صلوات
 شهزاده‌ای از نسل علی شاه ولا بنما نظری به ما گدایان صلوات
 تا روز ابد به هر زمانی و مکان بر آل علی و جمع پاکان صلوات
 شکر ت که مقدّر شده بار دبه «چمن» ذکر صلوات مثل باران صلوات

علی چمن نژادیان - «چمن»

سیمای ولایت

اینجا هلال بن علی را بارگاه است
 ز اینجا به سوی کعبه معبود راه است
 اینجا بُود یک گوهر از تاج ولایت
 اینجا بُود موجی ز امواج ولایت
 اینجا است جوشان چشمه‌ای از قلزم عشق
 اینجا است منزلگاه مستان خُم عشق

اینجا بُود خود شعبه ای از مرکز نور
اینجاست امید آفرین قلب رنجور
اینجا به زیر خاک خفته لاله عشق
اینجاست پنهان ماه زیرهاله عشق
اینجا سپهر عشق را ماه منیراست
از سوی سلطان نجف اینجا سفیراست
اینجا بُود دُری ز دریای ولایت
اینجا بُود نقشی زسیمای ولایت
اینجا به زیر خاک خفته پور حیدر
کاو بر حسین و بر حسن باشد برادر
اینجا خلوص پاک و جان خسته خواهد
اینجا دُر اشک و دل بشکسته خواهد
اینجا زنای «حافظی» صد نغمه برخاست
تا این چکامه با نوای عشق آراست
محسن حافظی

فخرآرانیان

زاده پاک مرتضاست هلال	نور چشمان مصطفاست هلال
ای که داری تو درد بی درمان	هم طبیب است و هم دواست هلال
ای که هستی تو ساکن آران	برسرت سایه خداست هلال
شاه خوبان، حسین برادر اوست	هم برادر به مجتبی است هلال

فخرآرانیان فقط نَبُود مایه افتخار ماست هلال
محمد رضا حسینی پور

آستان هلال

محمد بن علی پور مرتضاست هلال
سپهر مملکت از یمن اوست با اقبال
سلیل بوالحسن است آن که خفته در آران
حریم اوست بسی با صفا و عزّو جلال
کسی که آرزوی قبر مرتضی دارد
بگوبیا که نهد سر بر آستان هلال
هلال آبروی آسمان مذهب ماست
سپهر دین ز هلالش نشسته در اجلال
کنار مرقد او بی وضو میا ای دوست
مطهر است و منور ز نسل و نام و جمال
برادر حسنین است و حضرت عباس
صفات آن سه برادر در او بود به کمال
به صولت است حسین و فضایلش حسن است
شمایلش چو ابوالفضل بوده در هر حال
نظر ز لطف و عنایت نما به «حلوایی»
که اوست شاعر این آستان به این منوال
حمود حلوایی نوش آبادی

بوی نجف

از دیاران سوی آران هر که آرد مقدمی
بر دل غمدیده اش یابد دوا و مرهمی
کوی عشق است این سرا، یاران شتابان سوی او
هر که تنها شد دراو جوید زیاران همدمی
گرچه در گلزار او بوی بهاران کمتر است
لیک بوی مرتضی از باغ او آید همی
مژده بر ایرانیان کاین زاده حیدر هلال
او در این دارالشفا دارد دوی هر غمی
این هلال بن علی السید الشَّخص الشَّریف
گشته بر زخم دل آرنیانش مرهمی
نیست گر اینجا نجف بوی نجف آید از او
بوی گل را از گلاب مرتضی جویم دمی
تربتش مشکل گشا باشد به هر مرد وزنی
او تسلای دل ما گشته در هر ماتی
جوی از خاک درش «قاصد» مراد حال خویش
خوش حکایت می کند این در زدیگر عالمی
رضا حامی - «قاصد»

پروردهٔ علی (ع)

این گنبد رفیع که دائم منور است
آرامگاه نور دل و چشم حیدر است
نامش محمد است، هلال است شهرتش
پروردهٔ علی ولی میر صفدر است
رو با دل شکسته در این بزم با صفا
حاجت روا شوی اگر صدق رهبر است
محکم بگیر دامن مولای خویش را
کاو چاره ساز خسته دل زار و مضطرب است
گسترده اند خیل ملک پرز افتخار
در محفلی که مدفن شاه فلک فراست
در بارگاه او نکند هر که احترام
از چشم عشق در خور تاوان و کیفر است
این مأمنی که مانده ز اجداد یادگار
در حفظ آن بکوش که خود حج اکبر است
زین صحن با شکوه هلال بن بوترب
حقاً که جای گفتن الله اکبر است
گفتی به مدح زادهٔ حیدر «حیاتیا»
خوش باش ز آن که او به تودر حشر یا وراست
محمد حیاتی کاشانی

هلال بن علی (ع)

ای زاده مرتضی هلال بن علی هستی تو امید ما هلال بن علی
بنما نظری به ما که حاجتمندیم ای چاره هربلا هلال بن علی
غلامرضا حیرتی

هلال

به آران خفته ماهی در زمین است که امید دل اهل یقین است
محمد نام او شهرت هلال است و فرزند امیر المؤمنین است
محمد رضا خادم پور

آرامگاه پور علی (ع)

این صحن و بارگاه چه زیبا و دلرباست
و این بقعه رفیع چه بسیار با صفاست
آهسته نه قدم چوبیایی بر این سرای
آرامگاه پور علی میر لا فتی است
گلدسته ها و گنبد پر نقش و بی نظیر
گل نقشی از اصالت و معماری و بناست
آیینی های نقش حرم را ببین که هست
باقی زقرنها و چه بسیار دلگشاست

سردر ببین وهشتی و صحن و سرانگر
 کز هر طرف قرینه و زیباترین بناست
 برطاق هشت ضلعی هشتی نگاه کن
 و آن نور گیر ظهر نمایش چه با صفاست
 نامش علی نهاد محمد لقب هلال
 مامش اُمامه دختری از بنت مصطفاست
 دانی که تربتش ز چه از عطر خوشتر است
 چون مدفن برادر سلطان کربلاست
 بوی بهشت می‌وزد از خاک مرقدش
 خرّم دلی که پای ضریحش به التجاست
 کز رویان به طرف حریمش کشیده صف
 روح القدس ز روی ارادت براین سراست
 هر کاو در این سرای گذارد قدم به صدق
 کام دلش میسر و حاجات او رواست
 هر روز بنگریم کرامات بیشمار
 کز سایه مقدس مدفون در این سراست
 پایین پای پور علی میزبان اوست
 آن مرد سالخورده که یعقوب با وفاست
 باچشم خویش دیده کرامات از هلال
 این «حضرتی» که خادم حضرت به سالهاست
 دخیل خادم حضرتی آرافی

یا هلال بن علی (ع)

تا ذکر من است یا هلال بن علی غم نیست به سینه یا هلال بن علی
می گفت شقایقی سحر در بستان دریا ب مرا تو یا هلال بن علی
مریم خرمشاهی - «شقایق»

پسر ساقی کوثر

ای آن که تو را هست پدر حیدر صفدر
مانند حسین و حسنت هست برادر
فضّه بودت مادر و آن فخر زمان است
زیرا بود آن خادمه زهره ازهر
این فخر تو را بس که از آن آل گرامی
بی واسطه هستی پسر ساقی کوثر
سال و مه هر صبح و مساخیل ملائک
زوار حریمت شده بر شکل کبوتر
این بقعه عالی شده را مدفنت ای شاه
محفوظ زآفات شد این بوم و همین بر
شد قریه آران زمزار تو مشرف
گردید زانوار جمال تو منور
کور و شل و بیمار بسی از تو شفا یافت
زان ره که تویی زاده و هم عترت حیدر
هر کس که به تو آورد رخ حاجت و امید
مأیوس نگردید از این درگاه و این در

در وصف کرامات تو گر خامه زند دم
 عشری ز هزاران نکند ثبت به دفتر
 ای تاجوران را حرمت ملجأ و مهرب
 وی پادشهان از کرمت یافته افسر
 دریاب فقیران حزین را که مقیمند
 یکسره به جوارت همه با حالت مضطر
 «داعی» که کند مدح برای تو غمین است
 دریاب مراورا بحق ایزد داور
 دارد به تو امید شفاعت به دو موضع
 در پهنه گیتی و دگر عرصه محشر
 تا مهرومه از گنبد خضراست نمایان
 تا ثابت و سیّار بود انجم و اختر
 معمور بود قبه وهم بارگه تو
 زوّار تو را سایه الطاف تو بر سر
 ملاً محمد حسن داعی آرائی

غریبانه

آقا هلال روی مهت رشک عالم است
 اما هلال قامتتان خم زماتم است
 نجوای لحظه های غریبانه شماست
 (باز این چه شورش است که در خلق عالم است)
 زهرا دانش آرائی

ماه تمام

بوی بهار و امدا را یوانت ماهِ تمام، پاره پاره مهمانت
احسن الحال می شود طلوع بهار از هلال رخ درخشان
رو به آسمان رود نگاه دعا در میان قنوت دستانت
بر ضریحت نفس گره خورده تا مقلب شود قلوب حیرانت
تا اجابت شود به اذنت عشق دست خورشید روی دامانت
از حضورت کویر لبریز است می نشیند به زیر بارانت
زهرادانش آرائی

میلا د پور حیدر

امروز مولد پسر شاه اولیاست
میلا د پور حیدر و فرزند مرتضاست
روز ولادت پسر شیر حق علی است
آنکس که درد و محنت ما را بهین دواست
دارالشفاست مرقد پاک و مطهرش
صحن و رواق او چه دل انگیز و دلرباست
این روشنی ز چیست که در آستان اوست
این شور و شوق چیست که از ارض تا سماست
آزان گرفته است در آغوش خود هلال
آن سان که طوس مرقد سلطان دین رضا است

آیند زائران توبا شور و اشتیاق
آن کس که دوستدار تو شد دوست با خداست
هرکس که زائر حرمت شد زروی صدق
گویی که زائر شه خوبان به کربلاست
غم نیست آن که را به حریم تو معتکف
نومید نیست آن که به عشق تو مبتلاست
داری نسب زمام و زباب ای بزرگوار
مامت اُمّامه باشد و باب تو مرتضاست
بایک جهان امید به درگاهت آمدم
دلّهای ما مس است عطای تو کیمیاست
آران به دور باد زالطافت از بلا
آنجا که بارگاه توبا شد بلا کجاست
ما را شفیع باش به درگاه ذوالجلال
روزی که رازهای نهان جمله برملاست
مارا بس این شرف که به آران مزار توست
حاجت به بارگاه رفیعت یقین رواست
بس کن مقال خویش «رجایی» به وصف او
ران ملخ به نزد سلیمان چه نابجاست
محمد رجایی آرافی

ماه روی زمین

گشت روشن زچهره او ماه	نور چشم علی ولی الله
او هلال است و ماه روی زمین	هست کویش بهشت اهل یقین
ناامید از سرای او نشود	زائری چون به درگهش برود
هست در شأن او زبانم لال	من چه گویم به وصف و مدح هلال

مهدی رجبی

بهار تولا

به گلدسته های محمد هلال	فروغ ولایت شود اتصال
دل آسمان گرم صهبای اوست	رواقی که خورشید مینای اوست
کزین رتبه داری بسی امتیاز	صفا آر ای شهر آران بناز
بهار تولای مولا خوش است	در اینجا بهار تولا خوش است
براین ماه و برآفتابش سلام	هلالی که بدر است و ماهی تمام
تفأل به باب توّسل زدم	کتاب دلم را تفأل زدم
محمد هلال بن مولا علی	ز اسرار یک جلوه شد منجلی
دل خسته ات آنچه خواهد بخواه	گرفتند گذارت براین بارگاه

جعفر رسول زاده - «آشفته»

هلال سرفراز

به به که چه کهکشان نابی است	این خانه که سخت آفتابی است
این خانه که مهر آب دارد	هم ماه و هم آفتاب دارد
هم مهد ستاره های ناز است	هم جای هلال سرفراز است
چون ماه خدا شد آشکارا	الطاف خدا، رسید ما را
در اول مه هلال آمد	با عزّت و صد جلال آمد
الطاف خدا چو شد پناهِش	دامان علی قرارگاهش
نامید پدر و را محمد	تا از مدد خدای سرمد
بالنده شود سری فرازد	دین نبوی به نشر سازد
در بیت علی چو تربیت یافت	در گلشن وحی معرفت یافت
آمد سوی ملک و خاک ایران	این خانه و این دیار شیران
تا مشعل عشق برفروزد	هم نور دهد همی بسوزد
هم نهضت سرخ کربلارا	آینه کند میان دل ها
آران نه فقط که بیدگل هم	در نور هلال گشت خرم
ای شهر به خود ببال اینک	بر تارک تو هلال شد حک

کانون جلال

این بارگه نور که کانون جلال است
آرامگه سیّد و سالار هلال است
مانند نگین، سبزه پیشانی آران
مانند گل بیدگل؛ اسباب کمال است
در مرکز این دایره چون نقطه نشسته است
خالی که یقین فخر جنوب است و شمال است
ضامن شده او نیز به دل های رمیده
چون نسبت او عین خراسان و غزال است
آن روز که بیرون رود از خاطره هاتان
این فاجعه از همّتتان سخت محال است
شبهای کویر از چه پراز نور ستاره است
زیرا که هلالش، به سر دوش مدال است
در ذهن محبّان ولایت شده تزیین
این بارگه نور که رنگین چو خیال است
ای صاحب این بارگه برشده دریاب
دل های عطشناک که لبریز سؤال است
خمینی شهر - منصور رضایی آدریانی

آشنای هلال

تا دلم آشنای هلال است مست جام ولای هلال است

آستان بوس او هر که باشد	آگه از اعتلای هلال است
سایه پرداز گل‌های پرپر	گنبد جانفزای هلال است
هر طرف آیه ای آسمانی	زیب گلدسته های هلال است
می زند از وفا بوسه خورشید	هر کجا جای پای هلال است
شهر آلاله پرداز آران	با صفا از صفای هلال است
خوشر از آفتاب جهان تاب	چهره دلربای هلال است
زینت افزای دیوان «رحمت»	نقش نام ثنای هلال است

رحمت رعیت

آینه باران

هوای صحن تو را کرده	دوباره آن دل تنگی که...
گره زده است نگاهش را	به آن ضریح قشنگی که...
* * *	
گلاب اشک، رواق را	دوباره آینه باران کرد
بهار یاد تو گل‌ها را	به میهمانی باغ آورد
* * *	
دوباره عطر تو پیچیده	میان دفتر شعر من
بگیر چتر نگاهت را	همیشه بر سر شعر من

* * *

امامزاده مرا دریاب	بگیر دست دعایم را
به گوشه های حرم بستم	دخیل زمزمه هایم را
مرا به حال خودم مگذار	خودت جواب سؤالم باش
اسیر این شب تاریکم	امامزاده، هلالم باش
ضریح لطف شما امشب	گرفته دست مرا در دست
نشسته صحن وسیع تو	کنار من که دلم تنگ است

میبد - فائزه زرافشان

ماده تاریخ

مطیع و تابع شرع پیمبر	خداوند جهان را برده فرمان
ملائک خصلتی پرهیزکاری	که پاک از معصیت او راست دامن
فرید حاج زین العابدین کاو	به دنیا زیب گردید وبه ایمان
به کاشانش وطن دان خط مسکن	ولی زاده ز خاک پاک شروان
از آن جائی که از وی یادگاری	بماند سالها این بس به دوران
پی معموری این بقعه پرداخت	مقام مظهر الطاف رحمان
هلال آن ماه بدر چرخ رحمت	هلال آن آفتاب برج احسان
شهنشاه وشهنشه زاده دهر	امیر کشور دل، خطه جان

علی عالی اعلاکه باشد بوصف ذات او آیات قرآن
 بنای کعبه دوم چو آمد ز سعی این خلیل الله به پایان
 به تاریخش رقم زد کلک «شایق» (شفاعت دارد امید از هلال آن)
 حاج زین العابدین - «شایق»

هلال روی ماهت

هلال روی ماهت را	الفبای نگاهت را
من اما دوست تر دارم	ضریح و تکیه گاهت را
مسافر میشوم حالا	غلام سربه راهت را
بیخش و یاری او کن	که او گم کرده راهت را
دریغ از او مدار آقا	تو لطف گاه گاهت را
مرا لبریز ایمان کن	نگیر از من نگاهت را

اصفهان - آزاده سالمی

ماه انور

روی توبه سان ماه انور باشد رخسار تو بر ماه جهان سر باشد
 باب تو علی ساقی کوثر باشد هم جدّ شریف تو پیمبر باشد
 حمید سبزی کار

بارگاه محمد هلال (ع)

چه زیباست این بقعه و بارگاه
درخشان بُود همچو خورشید و ماه
دل افروز و با رونق و جانفزاست
بهشت برینش بخوانی سزااست
بنایی چنین با شکوه و جلال
بود بارگاه محمد هلال
چه والاتبارست و عالی مقام
ز اولاد حیدر نخستین امام
بهین بنده ذات پروردگار
کرامات و اعجاز او بشمار
شفا داده بر دردمندان بسی
روا می کند حاجت هر کسی
به آرائیان اینچنین افتخار
شد ارزانی از جانب کردگار
چه خوش گفت «شیدای» شیرین سخن
براین آستان بوسه باید زدن
بباید شدن زائرین حرم
زیارتگاهی هم چو باغ ارم
به آل علی صد هزاران درود
خداوند فضل و کمالند وجود
الهی دل شیعیان برفروز
بد اندیش را تن به آتش بسوز
علی ستاری بیدگلی - «شیدا»

میدان عشق

جامه خوبان عالم معجز آسا می شود
 از شمیم پیرهن یعقوب بینا می شود
 نکته توحید موسی بشنود از کوه طور
 مامن ومیقات عاشق کوه وصحرا می شود
 فیض روح القدس نبود غیر تأثیر عمل
 انفس پاکیزه جانان روح افزا می شود
 از قدوم میمنت خیز هلال بن علی
 خطه آران مصفا وگل آرا می شود
 مرقدش میدان عشق مؤمنین وز اقتدار
 بوسه گاه مردم آگاه دنیا می شود
 از شرافت تربت کوی حسین بن علی
 درد ورنج اهل دلها را مداوا می شود
 ذکر نام اولیا مشکل گشای درد وغم
 زان به کام عاشقان شهد مهنه می شود
 فطرت زیبای گل شد آبروی بوستان
 پاکی دامن مریم مهد عیسی می شود
 سعی کن در عاشقی وجلوه معشوق بین
 گرمی آتش برابر ابراهیم سرما می شود
 زامر حق گردد یتیمی خاتم پیغمبران
 بهر دعوی طفل در گهواره گویا می شود
 یوسف از پاکیزه جامی وز خلوص عشق پاک
 از پس زندان چه سلطان وچه مولا می شود

زاستماع نام نامی علی اسرار حق
در دل اهل ولا چون خور هویدا می شود
می شود باب الحوائج نام عباس علی
چون به میدان بلا سردار و سقا می شود
زینت عبّاد می گردد علی بن الحسین
چون به گاه سجده محو ذات یکتا می شود
قطره باران زلف و آب طبع بی خلل
در ته دریای رحمت دُرّ لالا می شود
قابلیت شرط توفیق است در راه طلب
زان ید موسی به کوی عشق بیضا می شود
تا ابد زنده بود هر کس که دارد عشق دوست
اوست کانوارش تجلی بخش دنیا می شود
گر به شاخ رز بماند غوره زنبوران خورند
اربعینی چوب و خم چون دید صهبا می شود
دانه می کاری کنون سال دگر حاصل دهد
کیفرواجر عمل فردا هویدا می شود
پای همت نه به میدان نبرد روزگار
ورنه کاهل عاقبت دلگیر و رسوا می شود
گوشه چشمی به «سروی» افکند گراو زلف
قطره ناچیز بی مقدار دریا می شود

زادهٔ مولا

شرحی که در این رابطه زیبا وهویداست
 در منقبت مرد خدا، زادهٔ مولاست
 در اصل بود نام گرامیش محمد
 معروف هلال بن علی آیت یکتاست
 فرزندی و حسنین راست برادر
 از جانب مادر نوّه خواهر زهراست
 مادر به یقین نام اُمّامه است به دوران
 از نسل رسول مدنی رهبر والاست
 بسیار کرامات از او گشته پدیدار
 بر زائر دل داده که مشهود وهویداست
 هر زائر بیمار که شد معتکف او
 درمان کندش درد شفا یافته احیاست
 هر معتقدی ژرف نگر باشد ومخلص
 آسان به مرادش شده با ذکر خدایاست
 پیرا من او خفته شهیدان سرافراز
 دُرهای گرانمایه این خطّه که پیداست
 مدفون به حریمش شده صد شاعر وعارف
 هم عالم وارسته که در مرتبه والاست
 از بارگهش بوی بهشت است فرح زای
 بر شامهٔ هر پیرو آزاده که شیداست

مهر علی و آل به هر دل که کند جای
آن قلب چو گنجینه ای از کبر مبراست
هر کس که به اولاد علی یافت توّسل
مشکل همه آسان شده گرو صادق وجو یاست
هر مؤمن هشیار که جو یای مراد است
این بارگه ارفع و آرامش دلهاست
اینجا که شده جلوه گه نور الهی
شایسته الطاف خدا، نعمت عظماست
هر مسلم دیندار در این بقعه بداند
تردید اگر کرده جفا کرده به زهراست
با نیت کامل «علی» این شعر رسا گفت:
این نکته عیان است که خود طالب اینجاست
علی سلطان محمدی

هلال گل ناب احمر

اینجا مقام و مرقد فرزند حیدر است
زین رو بسی منور و پاکیزه چون دُر است
این بقعه رفیع هلال است جان جان
در شأن و منزلت چو بهشت مطهر است
دارالشفاست بارگه پور مرتضی
بعد از نجف که مرقد ساقی کوثر است

اینجا بود مکان مقدس برایمان
 چون ماه چهارده در شب تاریک انور است
 این شهر افتخار کند بر تمام ملک
 همواره آستانی بسی روح پرور است
 دیدار این مزار منور بود نکو
 وه بارگاه لایق تمجید و برتر است
 بعد از رضا زیارت هشتم ولی حق
 اینجا مکان عالی و والای کشور است
 زیبا و دلگشاست برای عموم خلق
 این هم پسند و جای سپاس است و گوهر است
 همواره عالمان به خاک خفته این مکان
 هریک ز مرتبت در شهور و نادر است
 پیرامنش شهید فراوان و جلوه گر
 آری به خاک خفته که از رتبه اکبر است
 مرد و زنان مؤمن شیدای اهل بیت
 مدفون کنار تربت فرزند حیدر است
 سادات خفته اند به گرد حریم شه
 از نسل فاطمه همه چون گل معطر است
 اشعار شاعر است پسندیده لاجرم
 البته آنچه را بسرودم مصور است
 این شعر در بیان مقام هلال پاک
 وین نکته قطره از یم ساقی کوثر است

مام هلال هست امامه یقین بود
نامش محمد است ز نسل پیمبر است
هر کس که شک کند نبود اهل معرفت
شرمنده پیش حضرت زهرا به محشر است
دانسته هر کسی که براو بخل می کند
مدیون و شرمسار یقین پیش داور است
اولاد مرتضی همه در رتبه افضلند
باید ستود یک یکشان را مقدّر است
دارد «علی» محبّت مجموع اهل بیت
از جمله این هلال گل ناب احمر است
علی سلطان محمدی

هلال بن علی (ع)

گویند که در کوی شهیدان آران
خفته است به خاک تیره ماهی تابان
شهزاده محمد است واوپور علی است
آن نور خدا باشد و این نور علی است
از او چوبهشت شهر آران گشته است
او مایه فخر ملک ایران گشته است
گرشیعه مولا علی و اهل دلی
بنمای زیارت تو هلال بن علی
علی سلطانی

صحن هلال

محمد هلال است و آران ما شعاعش به کاشان و ایران ما
 محمد بود نام و ابن علی است ز جان بهتر و هست جانان ما
 چو هجرت نمود از مدینه به توس از آنجا روان شد به آران ما
 همه خلق آران بدو مفتخر صفابخش این بخش و سامان ما
 بود مدفنش محور گلستان چو لاله به گردش شهیدان ما
 اگر دور ماندیم از کربلا شده کربلا خاک ایران ما
 بزن بوسه بر مضجع پاک او که بخشد خدایش گناهان ما
 بگو مدح «سلمانی» از صدق دل که باشی تو هم یار سلمان ما
 محمد سلمانی آرانی

هلال کرامت

می‌رسم از جاده آفتاب بگیرم
 اشک بریزم، کمی گلاب بگیرم
 می‌رسم از عطر لاله‌های پریشان
 می‌رسم از جاده معطر کاشان
 می‌رسم از جاده عطر ماه بگیرم
 گوشه‌ای از این حرم پناه بگیرم

من به تو دل بسته‌ام که نور زمینی
من به تو دل بسته‌ام که خوب‌ترینی
کاش کسی در حریم دف بنوازد
دف به ثنای شه نجف بنوازد
ای پسر شیر، ای برادر خورشید
ای نسبت عشق، ای سلاله امید
آمده‌ام ماه، ای هلال کرامت
سوی توای آیه سلام و سلامت
آمده‌ام تا غزل غزل بنویسم
در حرمت از هوای خوب زیارت
هرچه که داری شفاعت است و عنایت
هرچه که دارم حکایت است و شکایت
دل به طواف روان شده است به هرسو
ای حرمت قبله گاه نور هدایت
عطر حرم عطریاس و چادر خاکی است
داشت حریم تو با بهشت شباهت
دل به عنایت سپرده‌ام که بفهمم
فرق من و تو جسارت است و نجابت
پای ضریحت شبی که بست نشینم
می‌شود آن شب که مست مست نشینم

تا بسراید از آستان تو یک خط
 آمده خورشید ای محمد اوسط
 آمده از شوکت حرم بنویسد
 گوشه به گوشه، قدم قدم بنویسد
 اذن بگیرد، در آستان تو باشد
 تا شبی از حضرت کرم بنویسد
 چون که وجودت همیشگی ست مبادا
 لحظه‌ای از غصه عدم بنویسد
 در حرمت روضه مدینه بخواند
 خط به خط از لحظه‌های غم بنویسد
 با هیجان تو بیش و کم بنویسد
 چند غزل مثل محتشم بنویسد
 محتشمات هر که هست داغ ندارد
 حاجتی امشب به اتفاق ندارد
 بوسه زند خاک خانه ازلی را
 خانه مهتابی هلال علی را
 همدان - علی سلیمانی

هلال ساقی کوثر

این بارگاه از پسر مرتضی بود
 یک شعبه از نجف و کربلا بود
 اینجا پناه مردوزن بی نوا بود
 می دان که این مکان همه دارالشفا بود

همنام جدّ خویش محمد بود هلال
روی منورش چورخ اوست بی مثال
باشد هلال ساقی کوثر همین جمال
نور جمال وی همه از نور ذوالجلال

هر دل گرفته دامن این با وفا گرفت
بر درد بی دواى خود آخر دوا گرفت
از راه دور آمد و اینجا شفا گرفت
خوش آن کسی که قفل ضریح ورا گرفت

دلدادگان عشق که اینجا نشسته اند
دل داده اند و دل ز علایق گسسته اند
برپور بوتراب دل و دیده بسته اند
یا رب نظر نما که همه دل شکسته اند
سید حسن سیدیان - «سید»

فرزند بوتراب

ایوان با صفای محمد هلال را
با چشم جان نگر که بینی کمال را

با چشم جان نظاره کن ای شیعه و ببین
 در آسمان زهد و عبادت هلال را
 فرزند پاک حیدر صفدر که می شکست
 در عرصه های حرب صفوف قتال را
 ای طایر سعادت و دولت فرود آی
 این آستان ببوس و فروریز بال را
 این تربت مطهر فرزند بوتراب
 وین پایگاه حشمت و عزّ و جلال را
 با این صفای صحن مصفای جانفزا
 بزدای از فضایی دل و جان ملال را
 سرساید از شرافت و عزّت به آسمان
 آران که دارد این گهر بی مثال را
 چون شد که از مدینه بیامد بدین دیار
 تاریخ شیعه داده جواب این سؤال را
 کرده حکایت از ستم اشقیای دهر
 با وسعتی که نیست مجال این مقال را
 با استفاده از کتب معتبر کنم
 شرحی مفید و مختصر این شرح حال را
 از شوق شیعیان پدر سوی این دیار
 پیمود بس صحاری و دشت و جبال را
 از تیغ و از سنان چه بسا زخمها رسید
 آن پیکر خجسته فرّ بی همال را

یاران اهل بیت پذیرا به جان شدند
مهمان پاک طینت نیکو خصال را
با عزّ و احترام فراوان به خانه برد
یعقوب پیر سیّد یوسف جمال را
در خانه ای به زیر زمین از عدو نهان
بگذاشت در عبادت حق ماه و سال را
مشغول ذکر و طاعت حق بود و مغتنم
می داشت لحظه لحظه این اشتغال را
تا اینکه در عوالم رؤیا شبی شنید
از حضرت رسول پیام وصال را
لیک گفت دعوت حق را بسوی خُلد
با شوق امتثال نمود این مثال را
آزان گرفت رونق و رتبت ز تربتش
زان پس مطاف گشت نساء و رجال را
هر ملتمس که روی بدین درگه آورد
یابد زیمن مکرمتش جاه و مال را
هر مدبری که مقبل این آستان شود
یابد مراد و طالع فرخنده فال را
از جان بیوس خاک ره زائران «شریف»
کن توتیای دیده‌ی خود این رمال را
علی شریف کاشانی

نور اسلام

به از این افتخار گشته نصیب بهر آران و ساکنان نجیب
آمده از دیار پیغمبر نور اسلام بی نظیر و رقیب
او هلال علی است پور امام این هلال است پرز نور عجیب
حمد حق را که «احمد» از شعرش از هلال علی گرفت نصیب
دکتر احمد شفای آرائی

جنت کویر

خاکیان عرش کبریا اینجاست مهبط قدس آشنا اینجاست
بارگاه هلال پور علی بقعه شمس والضحا اینجاست
روز و شب عرشیان دهند پیام پور معنای هل اتی اینجاست
در حریمش ملائکند مقیم زآنکه فرزند مرتضی اینجاست
قدسیان در طواف این حرمند کعبه وزمزم وصفا اینجاست
به ز جنت کویر آران است گل سرسبز مصطفی اینجاست
ای که درد تورا دوایی نیست ناامیدی چرا؟ دوا اینجاست
ای که درمانده ای و بیماری با ارادت بیا شفا اینجاست
بین «شکر ریز» از ره اخلاص با وضو صبح جمعه ها اینجاست
عزیز الله شکر ریز کاشانی

وصف هلال

نگر که مرقد پور علی به آران است
بین به چشم حقیقت که نور باران است
بیا جلال و جمال هلال را بنگر
به باب قدس حریمش فرشته دربان است
بیا نگر به رواق و به صحن ایوانش
یقین که تالی تلو بهشت رضوان است
منور است ضریح و رواق و صحن هلال
که نور از حرمش تا به عرش رحمان است
اگر به گوش حقیقت نیوش گوش کنی
مدام از ملک اینجا صدای قرآن است
به اول رمضان پا نهاد در دنیا
به خانه اسدالله که فخرانسان است
بود به ماه سه حالت هلال و بدر و محاق
ولی هلال علی روز و شب درخشان است
برادر حسنین است وزینبش خواهر
أمامه مادر و بابش علی عمران است
اگر به چشم بصیرت تو بنگری به هلال
طراوت نجف و کربلا نمایان است
نظر نما تو به شرق و شمال و غرب و جنوب
قبور عالم و هم مؤمن و شهیدان است
بگفت آیت حق عاملی: به یمن هلال
مصون ز هر بد و آفت دیار آران است

بیان نمود مکرر که می شود آباد
 همین هلال که فرزند شاه مردان است
 بگفت حجت حق افتخار در بندی
 که حل نمودن مشکل بدستش آسان است
 زبان به مدح و ثنائیش بحق بود الکن
 که عقل و فهم و خرد زان مقام حیران است
 منم به وصف تو عاجز آیا هلال علی
 که خامه وید و قرطاس هر سه لرزان است
 چکامه ایست ز «شیدائیان» به وصف هلال
 اگر قبول کند افتخار من آن است
 شیخ صادق شیدائیان

قرص آفتاب

آران به خود بیال ز اقبال کامیاب کرده افول مه به تو چون قرص آفتاب
 انوار شمس در ته بحر آورد گهر یک لؤلؤاش به خطه ما کرده انقلاب
 به به از این صدف که هلال است دُر او هفت آسمان بگفت که یالیتنی تراب
 هم عالم و شهید زده خیمه گرد تو ای از مزار محترمت خیزد مشک ناب
 اهل ولا و غیر به سوی تو رو کنند بی شک که جمله رانگذاری تویی جواب
 هستی برادر حسن و هم حسین او هستی پناه و ملجأ عالی شیخ و شاب
 محمد شیدائیان آرائی - «بدیع»

خجسته خصال

حریم آل علی را نگر چه با اجلال
افول کرده در او ماه با تمام کمال
مکش تورنج فراوان برای آب حیات
به روز چشمه جودش بنوش آب زلال
هزار بار به پابوس او توپای نهی
به خاطرت نرسد زین عمل جویی توملال
علی است باب عزیزش تو حبّ او بپذیر
که مام اوست اُمامه زبان ز وصفش لال
فرشتگان چو بیایند از سپهر بلند
پراکنند ز قبرش غبار با پروبال
نهاده پای مبارک به خطّه آران
به فال نیک گرفتند زین خجسته خصال
ربوده است دل از پیروان جدّ و پدر
به زائرش بدهد اجر ایزد متعال
رسد چوبانگ اذان از مناره اش به فلک
گمان که می شنوم از مدینه بانگ بلال
چنان که روی منیرش خجل کند مهتاب
مزن به یوسف مصری براین خیال مثال
اگر ز نام و نشانش طلب کنی تو «بدیع»
که نام اوست محمد شهیر شد به هلال
محمد شیدائیان آرفی - «بدیع»

آران عشق

عاشقان دست من و دامان عشق	جان و سامانم بلاگردان عشق
گوهر جان باختم در راه دوست	غرق در دریای بی پایان عشق
خضر را هم گو مدمد فرما که باز	تشنه ام بر چشمه حیوان عشق
چون قلم بر نقطه پرگار وصل	سر نهادم بر خط فرمان عشق
دین و آیینم فدای زلف یار	جان و ایمانم فدای جان عشق
ما و جام و عالم دلدادگی	ما و درد و درد بی درمان عشق
پای ما و کوی ارباب وفا	دست ما و دامن آران عشق
زادگاه عارفان و عاشقان	جایگاه و مأمن یاران عشق
عالمان و شاعران این دیار	هر یکی آینه و برهان عشق
هست اینجا بارگاه شاه نور	یادگار وزاده سلطان عشق
هان هلال آسمان آرزو	در سپهر عاشقی کیوان عشق
شیر حق را شیرۀ جان فی المثل	جان جانان باشد و جانان عشق
جرعه نوش ساغر عرفان دوست	سرخوش از پیمانۀ پیمان عشق
سرو باغستان مهر و آرزو	ارغوان و لاله بستان عشق
آستانش کعبه ارباب شوق	بارگاهش قبلۀ رخشان عشق
گفت «صائم» وصف ماهی مهربان	تا بخواند یار در دیوان عشق

جایگاه قدس

اینجا مقام و مدفن فرزند مرتضاست
نزد مقام شامخ او فکر کوتاه است
دارند عاشقان همه بردرگهش نیاز
امیدشان به لطف و عنایات این شه است
آرام جان زنده دلان در جوار اوست
حرمت نگاه دار حریمش منزّه است
صدها درود بروی و بر خاندان او
روی سخن به جانب دل های آگه است
نامش محمد است و لقب هست ماه نو
خورشید پرتوی بر او گاه و بی گاه است
«صابر» سپاس گوی در این جایگاه قدس
صدها فرشته دست دعایش به درگاه است
حسین صابری آرائی

مه تابان علی (ع)

ای هلال ای مه تابان علی	چون گلی توبه گلستان علی
تو برادر به حسین وحسنی	از همان بیت رسول مدنی
نام تو بود محمد به جهان	روی تو بود هلالی تابان
ماه از روی تو شرمنده شده	از تو او روشن و تابنده شده

شهر آزان ز تو بگرفته صفا یافت از مقدم تو قدر وبها
 من گرفتارم و دربند واسیر مهربانی کن و دستم تو بگیر
 حل کن از راه وفا مشکل من شاد کن شاد تو از جان دل من
 پسر شیر خدایی تو هلال شافع ما به جزایی تو هلال

نورالله صادقی

ماه منیر

آسمان شهر آزان را تویی ماه منیر
 همچنان خورشید می تابی تو در قلب کویر
 دوستدارت خلق عالم، جمله از پیرو جوان
 زائر کوی تو خلق عالم از خرد و کبیر
 بارگاہت شستشو گردیده با عطر و گلاب
 مرقد تومی دهد بوی خوش مشک و عبیر
 در صف محشر که بشمارند جرم من «صبور»
 ای هلال بن علی از لطف خود دستم بگیر
 حسین صبوری تهرانی - «صبور»

بدر دجایی

ای که از رفعت فراتر خود تو از عرش علایی
 گرچه در ظاهر هلالی لیک چون بدر دجایی
 گوهر دریای عصمت منبع علم و کمالی
 بحر موج کرامت معدن جود و سخایی

تربت پاکت نه تنها سرمه چشم ملائک
رافع هر درد گشت ودافع اندر هر بلایی
شهر آران گلستان گردیده از گلزار رویت
توز نسل مصطفایی هم تو پور مرتضایی
یک نظر گرافکنی بر کوی عصیان محبان
عفو می گردد ز لطف هر گناهی و خطایی
بوسه گاه مرد وزن گردیده درب خانه تو
هر کسی از حضرتت دارد امیدی ورجایی
هر فلج به گردد و روشن شود چشمان اعمی
خود دلیل صدق این باشد که تو معجز نمایی
جمع گشته پیرو برنا هر زمان گرد مزارت
مستمندان را پناهی دردمندان را دوائی
نی عجب گرمستجاب آید دعا اندر کنارت
کز عبودیت سراپا عبد ذات کبریایی
از خدا درخواست کن ای بنده پاک الهی
تابه «صحافی» دهد از مرحمت این دم شفائی
حاج شیخ جعفر صحافی

فرزند امیر المؤمنین (ع)

این بقعه شریف که دائم منور است قبر هلال زاده مولای قنبر است
خاک درش بدان که به هر دردی دوا باشد شفا و داروی بیمار و مضطرب است
حسین صفا جو

ماه فروزان

ای هلال بن علی فرزند حیدر السّلام
سرو باغ مرتضی مهر منور السّلام
نام تو باشد محمد شهرت نیکت هلال
بر حسین و بر حسن هستی برادر السّلام
چون اُمّامه مادرت باشد ندیم فاطمه
بر تو و مام تو و زهرای اطهر السّلام
ای که مانند علی مشکل گشای عالمی
حاجت ما را بخواه از حی داور السّلام
در جوار تو شهیدان خفته یکسر زیر خاک
زین جهت اینجا شده با زینت و فر السّلام
بوی عطراین شهیدان بر مشام جان رسد
بر تو و بر این شهیدان معطر السّلام
من به پابوس تو ای ماه فروزان آمدم
تا ببوسم مرقدت با دیده تر السّلام
از تومی خواهد «ضیابخش» اینکه خواهی از خدا
تا ببخشد جرم ما در روز محشر السّلام
احمد ضیابخش

بارگاه آل حیدر (ع)

با حضورت حال ما یک جور دیگر می شود
بعد از این تقدیرمان با تو مقدر می شود
بعد از این همسایه مای شوی، با این حساب
شهرما بین تمام شهرها سرمی شود
آنقدر ماهی که در توصیف تو باید نوشت:
هر که زیر سایه ات باشد منور می شود
هر کجا پا می گذاری بوی باران می دهد
با حضورت این بیابان باز هم تر می شود
عطر تو می پیچد و بعد از گذشت سال ها
باعث گل کردن گلهای «قمصر» می شود
ما کویریها بهشتی می شویم و بعد از این
شهرما هم بارگاه آل حیدر می شود
حال من هر بار می گیرد به «آران» می روم
حال من با دیدن صحن تو بهتر می شود
زنجان - حسین طاهری

کوی هلال

ای دیده چو تو خاک ره کوی هلالی با سرمه جان روشنی چشم کمالی
رستی ز تمنای دو عالم به حقیقت بر خاطر خود راه مده گرد ملالی
حسن عاطفی کاشانی

ماه جبین

ای ماه جبین مظهر ذات ازلی ای پرتو حسنت متجلی زولی
شد خطّه آران ز صفا خلد برین با فیض قدوم تو هلال بن علی
حسن عاطفی کاشانی

قبله اهل دل

ای آیینه جمال ذات ازلی ای قبله اهل دل هلال بن علی
در عالم قدس عرشیان می گویند پیوسته ثنای تو به آوای جلی
حسن عاطفی کاشانی

به امید وصال

چون توبدیری به کویری و مسّی به هلال
چشم امید خلاق به تواندر همه حال
خلق پروانه صفت در همه وقت از همه جا
رو سوی درگهت آرند به امید وصال
ای گل باغ علی حیدر کّرار که هست
جلوه حسن و جمال توبه سرحدّ کمال
آفتابی تو درخشنده به شهر آران
آستان توبود بارگه جاه و جلال
خاک درگاه شما سرمه چشم است مرا
یا رب این خاک شفا را نرسد هیچ زوال

عرض حاجت به تو دارم ز سر صدق و صفا
گر جوابی ندهی باز در آیم به سؤال
زائران فصل بهاران همه گردت جمعند
هست امید که هر کس برسد بر آمال
خواست سلمانی آرائی از این بحر نمی
قطعه ای منقبت ابن علی شاه هلال
خامه پرداختم و ساختم آن را عنوان
با وجودی که مرا نیست دگر حال و مجال
(سَدّ) به تاریخ شده سال وفاتش «جاوید»
من کجا، مدح کجا، این چه خیالی است محال
ابوالفضل عرب زاده - «جاوید»

گل باغ امیرالمومنین (ع)

هلال بن علی نور مبین است محبّ حضرت جان آفرین است
ضیاء چشم زهرا و محمد گل باغ امیرالمؤمنین است
زهرا عساری آرائی

پور حیدر

ای هلال، ای ماه ما، خورشید ما ای هلال، ای مرقدت دارالشفا
پور حیدر، نور چشم مصطفی آستان چشمه فیض و عطا

هست آران روشن از نور رخت	ای به بیماران تو بخشیدی شفا
شد ملائک خادم و دربان تو	ای فلک در احترامت در ثنا
دست ما بر دامن توای هلال	بی پناهان را پناه و آشنا
خلق بس از تو کرامت دیده اند	زائرت هستند هر صبح و مسا
گفت «زهرا» مدح تو از جان و دل	دستگیری کن مرا روز جزا

زهرا عساری آرائی

چشمه فیض

ای هلال بن علی ای ماه ما	ای گل باغ نبی نور خدا
نور چشم ساقی کوثر تویی	آستانت چشمه فیض و عطا
ما به درگاه تو رو آورده ایم	حاجت ما را تو فرمایی روا
هست آران روشن از نور رخت	ای حریمت روضه و دار الشفا
خاک کویت سرمه چشم همه	السلام ای نور چشم مرتضا
دست ما بر دامن توای هلال	دردهای دردمندان کن دوا
ای ملائک خادم و دربان تو	ای فلک بر غربت تو آشنا
خلق بس از تو کرامت دیده اند	زائرت هستند هر صبح و مسا
گفت «زهرا» مدح تو از جان و دل	دستگیری کن مرا روز جزا

زهرا عساری آرائی

مه رخشان

افتخار مردم آران هلال بن علی است
شهره اندر کشور ایران هلال بن علی است
گر که نابینا کند بینا نمی باشد عجب
دردمندان را به حق درمان هلال بن علی است
گرچه در قلب کویر خشک وسوزان خفته است
معنی سرسبزی بستان هلال بن علی است
گرچه اسلاف امامان جمله همچون انجمند
بی شک ای جانان مه رخشان هلال بن علی است
بارگاهش دلگشا و درگهش مشکل گشا
زانکه بحر بخشش و احسان هلال بن علی است
گرچه مَوّاج است دریا و زهر سو پر خطر
غم نباشد زانکه کشتیبان هلال بن علی است
باز هم گوید ز صدق دل یکی ز آزادگان
افتخار مردم آران هلال بن علی است
نورالله عظیم زاده

میوه باغ علی (ع)

بنده آراسته ذوالجلال طیب و پاکیزه و نیکو خصال
آنکه بُدی میوه باغ علی هست مسمی به محمد هلال

خاک درش سرمه چشم ملک روشنی دیده اهل کمال
گشته خجل ماه ز سیمای او نوررخش طعنه زند برهلال
خطه آران ز قدومش شده هم چو گلستان ارم فی المثال
رفت زدنی به غریبی فسوس شد به جنان فاطمه افسرده حال
شرح رثایش چو «عظیمی» شنید گشت غمین خاطر او زین مقال

ناصر عظیمی بیدگلی

نور چشم مرتضی (ع)

ای هلال بن علی ای نور چشم مرتضی
وی حریمت طعنه زن بر طارم عرش علا
ماه از نور رخت شرمنده و شد در حجاب
چهره ات تابنده تراز نور خور اندر سما
در غریبی جان سپردی هم چو بابابت علی
شهر آران مدفن پاک تو ای نیکو لقا
چندبیتی گفت «دریا» شعرا و ناقابل است
از کرم بنما قبول ای زاده شیر خدا
زینب عظیمی بیدگلی - «دریا»

حریم حرم

این درگه واین بارگه از آن که باشد
این صحن و سراخوان و شبستان که باشد
در نقش و نگار حرمش عشق شکوفاست
این کارگران همت دستان که باشد
خورشید جهان شمع حریم حرم اوست
این پرتو عشق از رخ تابان که باشد
در قلب کویر این همه اعجاز عجیب است
این باغ پراز لاله گلستان که باشد
بر لوح درش نقش هلال است و محمد
این خط خوش از کلک درافشان که باشد
گویند هلال بن علی خفته در این خاک
توفیق غلامی تواز آن که باشد
«آوای» خوشی می شنوم از حرم دوست
این نغمه زلبهای سخندان که باشد
محمد رضا عمرانی - «آوا»

پیور علی سبط رسولہ (غزل محلی)

شاخ برہ کردسہ لؤلؤ و مرجو شخ تل دیبا و ابو زلال نعمو
 ابرہ گھریز ابو چہ دگہ صراف لؤلؤ تر بارہ بہ یا قطرہ وارو
 غنچہ وانشکوآد ہسہ نزہ دل وختہ ووبہ واجہ ہسہ نزہ جو
 باغ زوس خوید واجہ طاق سپھرہ بتکدہ چین وابدہ صحن بسو
 دس گلہ نرگسسہ خوشہ پروی گلبن سیوری بنات نعشہ پریشو
 بلبل خوشخو اخوند آی انجیل تا د بنفشہ بدید کسوت رھبو
 ہرچہ کہ شور و نشاط ہسہ د دنیا ہرچہ کہ جشن و سرپور ہسہ دکیھو
 ہرچہ کہ ہلھل اشہ د صحن گیتی ہرچہ کہ ولول تجہ د دورہ کیوو
 جملہ ز دیوم نگارہ ہم ابہ صادر چونکہ ہسہ مصدر نشاط د دورو
 از قدم یار میمنت اثر ہم نچ ترہ باغ مینووسہ خطہ آرو
 ہسہ محمد ہلال، اسمہ و بدرہ بدرچہ چہ کہ ہسہ شمس فروزو
 پیور علی ولی، سبط رسولہ لازمہ تعظیم زہ نہ ببوایشو
 پاک موورہ اُمام بنت ابوالعاص زادیہ دتہ نبی نومہ تاوو
 خامہ یہ «گمنام» مدح نہ چونگارہ چشمہ شفاعت دارہ زہ نہ وریزدو

عباس (حسین) علیجان زادہ - «گمنام»

ترجمه شعر محلی

شاخه برآورده است لؤلؤ و مرجان شیخ تل دیبا شده زلاله نعمان
 ابر، گهر بیز شد چودگه صراف لؤلؤ تر بارد عوض قطره باران
 غنچه نشکفته هست بر صفت دل چون شکفد گوئی که هست چنان جان
 باغ زبس خوید گویی طاق سپهر است بتکده چین شد ست صحنه مستان
 دسته گل نرگس است خوشه پروین گلبن سوری بنات نعلش پریشان
 بلبل خوشخوان خواند آیه انجیل تا به بنفشه بدید کسوت رهبان
 هرچه که شور و نشاط هست به دنیا هرچه که جشن و سرور هست به کیهان
 هر چه رود هلهله به صحنه گیتی هر چه دود و لوله به دُروه کیوان
 جمله ز روی نگار ما شده صادر چونکه بود مصدر نشاط به دوران
 از قدم یار میمنت اثر ما خوب تراز باغ مینوست خطه آران
 هست محمد هلال نامش و بدر است بدر چه باشد که هست شمس فروزان
 پور علی ولی، سبط رسول است لازم تعظیم زین سبب شده ایشان
 مادر پاکش اُمّامه بنت ابوالعاص زاده دخت نبی است آن مه تابان
 خامه «گمنام» مدح او چون نگارد چشم شفاعت دارد ز او بریزدان
 حسین علیجانزاده آرائی - «گمنام»

رمضان در رمضان

شهرآران که چه خوش حال و هوایی دارد
در جوارش حرمی هست و صفایی دارد
او هلال است که آمد رمضان در رمضان
پشت این پنجره، هر درد دوایی دارد
لیلة القدر خدا بود و در این شهر خدا
آیه در آیه از این سوره شفایی دارد
گل یک قافله از توس شبی برمی‌گشت
شهر ما ماند ببیند که چه جایی دارد
مدتی ماند ولی این گل دل پرپر شد
گل پرپر شده هم باز خدایی دارد
سالها رفت و مزارش که نگینی زیباست
روز و شب در بر خود نغمه سرایی دارد
نیمه شب هم که بیایی حرمش خالی نیست
مرغ عشقی که بخواند دو سه تایی دارد
چند سالی است زمانی که دلم می‌گیرد
پشت آن پنجره‌ها رنگ رهایی دارد
یا کریمی است دلم ندبه نخواند چه کند
ناله بگذارد اگر شور و نوایی دارد
طرح ایوان بلندش چه شکوهی دارد
روی درهای حرم نقش طلایی دارد

نیلگون، گنبد فیروزه و کاشی‌هایش
باغ گلهاست، عجب دورنمایی دارد
چند در سمت جنوبش، در دیگر در شرق
یک بهشت است فقط نام جدایی دارد
خفتگان حرمش چشم شفاعت دارند
باغ ایثار مگر چون و چرایی دارد
سمان - مهدی علی پور

فرزند مرتضی (ع)

این بارگه که مدفن فرزند مرتضاست
چون آسمان رفیع، چو فردوس با صفاست
بر درگهش که خیل ملائک نهند روی
گربوسه‌ها زنند به خاک درش رواست
شهرت هلال و نام شریفش محمد است
پور علی برادر سلطان کربلاست
صحن وسرا و شوکت و جاه و جلال بین
کز هر طرف قرینه و زیبا و خوش بناست
دست ادب به سینه گذارد شه و گدا
چون گرد خاک گنبد و گلدسته‌اش شفاست
آن سروری که حاجت ما را روا کند
سرچشمه کرم بود و منبع عطاست
پرسی اگر ز وصف کرامات این هلال
آگه از او و منزلتش در جهان خداست

با صدق دل اگر بشوی وارد حرم
 حاجت روا شوی اگر ت درد بی دواست
 اینجا که فخر مردم آران بود ز قدر
 هر کس بدید و گفت که این صحن دلرباست
 «فائض» غلام درگه فرزند مرتضی
 در پرتو کرامت او تا صف جزاست
 علی فائض آرائی

هلال تابان

این خانه که همچو قصر نور است	افراشته کوه پرغرور است
ره بر در آسمان گشوده	دل از همه عاشقان ربوده
این خانه شوق صاحبش کیست؟	این شور و نوا بیانگراز چیست؟
این خانه که پاک و لایزال است	از آن محمد هلال است
اصل و نسبش بُود زاحمد	نام است هلال و هم محمد
دانی که هلال حیدر است این	فرزند علی صفدر است این
مامش چو امامه دخت زینب	فرزند رسول آخر رب
آمد به وجود در اول ماه	در اول ماه ماه الله
در قلب مدینه چشم بگشود	این در گرانبهای مسعود
پس در گه اوست جای تکریم	استاده ملک به حال تعظیم

از نور مناره های روشن
 تابیده چو مهر نور زردی
 چون محشر کربلا به پا شد
 از داغ حسین شد خبر دار
 چون دید که یگه و غریب است
 زان دشت بلا مهاجرت کرد
 آمد شب و روز زار و نالان
 شد پور علی امیر محبوب
 هنگام سه سال بود پنهان
 در مدت این سه سال جانکاه
 می گفت حدیث کربلا را
 تا آنکه شبی ز ماه قرآن
 در خواب بدید مصطفی را
 گفتند به او که ای محمد
 فرداست تورا زمان رحلت
 پس شام دگر هلال تابان
 از بهر نماز خود بپا خاست
 روشن شده شهر و خانه من
 از گنبد سبز لاجوردی
 و آن دشت نبرد پر بلا شد
 بگریست بر این ستم چه بسیار
 در معرض فتنه ای مهیب است
 با قلب به خون نشسته و درد
 از طائف و توس و قم به آران
 مهمان کسی به نام یعقوب
 از دید مخاصمان عدوان
 بگریست بسی به غربت شاه
 حال شهدای نینوا را
 آن گاه که داشت رو به پایان
 زهرا و علی مرتضی را
 بشتاب به سوی حیی سرمد
 افطاری تو غذای جنت
 هنگام خروج ماه قرآن
 قامت ز اقامه او بیار است

افتاد به سجده‌ خدایی رو کرد به اوج دلربایی
 سرچون که ز سجده بر نیاورد روحش به سوی بهشت رو کرد
 بربست دو دیدگانِ ماهش تا خاکِ بهشت شد پناهش
 شد مایهٔ افتخار آران از لطفِ خدایِ پاک و سبحان

طاهره فائزی - «سایه»

گل بی خار

فرزند علی حیدر کرار هلال است
 نور دل آن احمد مختار هلال است
 هر گل که ببینی به برش هست بسی خار
 در باغ ولایت گل بی خار هلال است
 از مقدم آن گل که شده خطهٔ آران
 بهتر زد و صد گلشن و گلزار هلال است
 گویند که چون ماه بسی هست منور
 ز آن ربه جهان شهره به رخسار هلال است
 گویند روا می کند او حاجت ما را
 امید دل خلق گرفتار هلال است
 برگو توبه او درد دل خویش «فراست»
 زیرا که طبیب دل بیمار هلال است
 حسین فراست شیرازی

یا هلال بن علی ادرکنی

عاشقی رنج کشیدن دارد	ناز چشم تو خریدن دارد
در حریم تو شنیدن دارد	یا علی های شب جمعه خلق
آب جام تو چشیدن دارد	پسر ساقی کوثر هستی
دیدنت دست بریدن دارد	وجه زیبای تو چون یوسف مصر
وسط صحن تو دیدن دارد	عکس ماهی که در آب افتاده
یا هلال بن علی ادرکنی	مه تابان علی ادرکنی

محمد مهدی فکریان

قُبَّهٔ پرنور

قدم کمان ورخم زرد گشت هم چو هلال
زدست چرخ دلم خورده بس که تیرملال
خیال راحتم اندر ضمیر چون گذرد
زمانه بانگ برآرد زهی خیال محال
بر آن سرم که برآرم فغان ز جور زمان
به تحت قُبَّهٔ پرنور شاهزاده هلال
کدام قُبَّه همان قُبَّه ای که خورشیدش
رسیده تا به ثریا ز رفعت واجلال
کدام بارگه است آن که بهر زوارش
فرشتگان فلک می کنند استقبال

امامزاده حاضر که باب او باشد
علی ولی خداوند قادر متعال
«رضا» به مدح توشاها قصیده‌ای گفته
ولیک شعروی و مدح توسست کاه و جبال
اگر قبول کنی بر سرش نهی منت
وگر قبول نسازی شود پریشان حال
همیشه تا که سخن می رود زرد و قبول
هماره تا که مدور بود خط پرگال
قبول خلق نگردد کلام اعدایت
چنان که در بر عالم حکایت جهال
محمد رضا فالاح - «رضا»

مظهر نور

این مظهر نور خالق لم یزلی است
یا نور ولایت زمان پور علی است
«فیضی» به ادب نگر بدین مرقد پاک
کاین عطر فشان خاک هلال بن علی است

این پور ولی که خفته در آران است
یا منبع نور مشرق کاشان است
این خوابگاه پاک هلال بن علی
یا مظهر نور خالق رحمان است

این منزل حور، منبرنور جلی است
یا مظهرنور خالق لم یزلی است
«فیضی» بنگر که مرقد پور ولی است
آرامگه پاک هلال بن علی است
مصطفی فیضی

هلال منیر

باز دفتر با قلم مأنوس شد	در شب تاریک من فانوس شد
باز قلب من هوایی شد عجیب	از کویر آرد به من بوی حبیب
آن حبیب مهربان با جمال	روشنی بخش کویر، نامش هلال
ای هلال بن علی، ماه کویر	دست ما دلدادگانت را بگیر
جلوه گر گشتی تو در ماه خدا	شاد شد از دیدنت مولای ما
تونسیم روح بخشی در کویر	تو هلال شهرآرانی امیر!
تو پراز نور امید و روشنی	از تبار مصطفی ماه منی!
ای هلال ای عبد خوب کردگار	یادگار حیدری در این دیار
ما گدای خانه باب تویم	مست آن پیمانه ناب تویم
در میان کوچه های بی کسی	توبه فریاد دل ما می رسی
ای هلال! ای شمس زیبای صیام	پورمه روی بلا فصل امام

نور چشم مرتضی ماه منیر!	چشمه جوشان حیدر در کویر
روضه رضوان آرانی هلال!	گلشن پاکی و گلزار کمال
ای فروزان ماه شبهای کویر	ای هلال بن علی ای بی نظیر
بارگاهت بوی حیدر می دهد	بوی غربت، بوی مادر می دهد
بارگاهت می برد دل را نجف	من به عشقش می دهم جان راز کف
بارگاهت می برد دل را بقیع	آستانت با صفا هست و رفیع
بارگاهت برده ما را کربلا	نینوانزد امام سر جدا
مادر تو از تبار مصطفی است	گلشن تقوا به باغ مرتضی است
مادرت باشد ندیم فاطمه	چون که زهرا عرش را شد قائمه
عرشیان بر آستانت سرزنند	خستگان بر بارگاهت در زنند
توشفیع زائرانت می شوی	همنوی چاکرانت می شوی
دست مهرت می کشی بر روی ما	لطف و احسانت همیشه سوی ما
ای هلال ای ماه شبهای صیام!	دست ما و دامن تو و السلام

اصفهان - مرضیه قاسمی

از تبار علی (ع)

هلال نه که تو ماه تمام دورانی
به روی مآذنه ها ربّنای ایمانی

از آستان تو حاشا دلی شکسته رود
که بر شکسته دلان خود طبیب و درمانی
چه زایران که نشستند زیر سایه تو
تو تک درخت کهنسال این بیابانی
تو شاخه‌ای ز بلندای شاخه طوبی
و عطرناب همه یاسها و ریحانی
تواز دیار محمد تواز مدینه نور
مسافری که قدم روی چشم آرانی
و آمدی و به چشمان شهر نور آمد
چو یوسفی که به یعقوب خویش مهمانی
ضریح پاک ترا استلام باید کرد
که کربلای دل عاشقان ایرانی
تواز تبار علی نایب حسین و حسن
عزیز فاطمه و میوه دل و جانی
اگر که هاشمیان در جمال چون قمرند
میان هاشمیان تو هلال آنانی
دخیل مضجع پاک توام پناهم ده
که از ضریح توراهی است تا مسلمانی
نه بوی هرچه گلاب از توبوی گل از توس
که عطرناب گل باغهای کاشانی
حضور سبز تو را انتها و پایان نیست
رسیده شعر من اما به بیت پایانی

قسم به حرمت این لحظه های آبی عشق
در آسمان دلم چون هلال می مانی
مشهد مقدس - سهیلا قربانی

هلال من

کویر، تشنه و من بی قرار و طوفانی هلال من توبه باران عشق می مانی
ببار بر من خسته ترانه ی باران ضریح پاک هلال آشنای ایرانی
علی اکبر قندانی آرائی

صفای قلب

هلال آن ماه تابان کویر است صفای قلب هر خرد و کبیر است
کرامت گراز او بیینی عجب نیست که فرزند بلا فصل امیر است
زینب کرمی

خلف پاک علی (ع)

ای هلال بن علی خفته به خاک آران
مرقدت قبله گه اهل دل این سامان
ای که هستی خلف پاک علی شیر خدا
هم چو ماهی بدرخشی به کویر آران
گر گذاری قدم از صدق و صفا بر حرمش
می توانی که بیایی تو در آن امن وامان

نام و یاد تو بود نام و نشان از مولا
کیمیای نظرت جان بدهد بر بی جان
گر گرفتار غم و غصه و درد و محنی
بی شک اینجا بشود مشکلست ای «گل» آسان
رضا گلبیدی نطنزی - «گل»

حضور عشق

چندین ستاره هست وهلالی که ماه شد
بر اختران سرخ سحر تکیه گاه شد
اینجا دیار عاطفه اینجا حضور عشق
پیمانه نوش عشق، ملائک سپاه شد
سبزینه پوش خاطره در باور زمان
دل را امید آمد و جان را پناه شد
پیمانه ها ز ساقی کوثر گرفته است
فرزند شیر عشق که فرخنده جاه شد
تفتیده بود قلب کویری بدون دوست
شب بود و با زلال نگاهش پگاه شد
«حامد» هزار شکر که در بارگاه نور
پروانه وار عاشق و مجذوب شاه شد
علی لؤاف آرائی - «حامد»

مه تابان زمین

فرزند امام اولین است هلال امید دل اهل یقین است هلال
روشن زوی آسمان آران گشته است گویی مه تابان زمین است هلال
علی ماهر

ابن حیدر

ابن حیدر امامزاده هلال مظهر عزّت است وفخر و کمال
او مه کامل است و بدر منیر شهرت او بُود اگر چه هلال
او بود نور دیدگان علی هست از دودمان احمد و آل
او گل گلشن رسول خداست نیست در گل چنین جمال و خصال
هست او همدم صغیر و کبیر زائر کوی او نساء و رجال
او چو گوهر به خاک آران است خفته از لطف قادر متعال
از برای زیارت آن شه آیم از شهر دامغان هر سال
احمد محافظی

حسن جمال

گنجینه ای از رسول و آل است اینجا زهرا سیر و حسن جمال است اینجا
فرزند علی سلاله پاک نبی فخر همه حضرت هلال است اینجا
اکبر محامدیان - «حامد»

هلال ماهرو

خوشا آن بقعهٔ پر سیم و گوهر هلال ماه رو فرزند حیدر
به درگاه رفیعش چون نهی گام نگر دی از در لطفش تو ناکام
به اطرافش هزاران لاله و گل به خاکش آرمیده هم چو سنبل
چو بنهادی قدم بر صحن و گلزار شود دل هم چو بلبل بهر گل، زار
بگو آن را که در کاشان سفر کرد به آران هم دمی باید نظر کرد

بهروز مرادی آرائی

محبت مولا

دردل مکان مده غم ورنج و ملال را داری اگر محبت مولا و آل را
گر آرزوی طوف حریم علی تورا ست بنگر رواق و صحن محمد هلال را
احمد مشجری

همنام مصطفی (ص)

این بارگاه نوگل گلزار مرتضاست
نامش بود محمّد و همنام مصطفاست
این مه برادر حسنین است و زینب
او را هلال شهرت و فرزند مرتضاست
این بارگه که نور از او رفته تا سپهر
نجل علی ولی خدا شاه اولیاست

درگاه او چو قبله‌ی حاجات مردم است
 حاجت از او بخواه که از لطف حق رواست
 خاک درش مطاف ملائک بود ز صدق
 گرد رهش به چشم همه خلق توتیاست
 هر کس شود ز جان متوسّل به آن جناب
 از بند درد و رنج و غم و غصّه هارهاست
 گردد دعا به درگاه آن ماه مستجاب
 تا اهل درد را به درش روی التجاست
 دنیای لطف و مرحمت و عزّت و وقار
 دریای جود و مکرمت و معدن سخاست
 دل می برد ز خلق رواق مطهرش
 از بس که دلپذیر و دل آرا و دلرباست
 آرد به یاد کوثر و طوبا و سلسبیل
 صحن و رواق و مرقد او بس که باصفاست
 درس وفا و صدق و صفا را به خلق داد
 از مکتبش هر آنکه کند پیروی بجاست
 روشن کند تمام فضا را سرای او
 خورشید پیش شمسه‌ی او درّ کم بهاست
 هنگام مشکلات ببرسوی او پناه
 او را بخوان که ملجأ هر شاه و هر گداست
 بغضش به روزگار شود موجب فنا
 حبّش به روز حشر باعث دلگرمی و رجاست

بانگ اذان و مجلس وعظ و خطابه ها
هر صبح و ظهر و شام به دربار او بیاست
هر کس دم از محبت و مهر و وفاش زد
دائم قرین رحمت خلاق کبریاست
بی اعتنا هر آنکه به آن شهریار شد
دور از عنایت و کرم و رحمت خداست
چهرش چراغ راه بود در شبان تار
مهرش به قلب خسته ی عشاق کیمیاست
نور و فروغ شمس و قمر را برد زیاد
گلدسته ها و گنبد او بس که پرضیاست
ای مستمند زار و دل افکار دردمند
از او شفا طلب اگر ت درد بی دواست
جانها فدای او که به درگاه حضرتش
چشم امید خلق به هر صبح و هر مساست
پهلویه باغ دلکش خلد برین زند
از بس حریم و درگاه پاکش فرح فزاست
دست طلب به دامن او زن که از شرف
بهر مریض عشق غبار رهش شفاست
دارد زیاد بس که عطا و وفا و جود
حاتم به درگاه کرمش کمترین گداست
دارم امید آنکه شود حاجتش روا
هر زائری که در حرمش دست بردعاست

نزد خدا و خلق خدا هست سرفراز
 با دودمان آل نبی آنکه آشناست
 باید عقیده داشت به این دودمان پاک
 بی معرفت به او متوسّل شدن خطاست
 دارد از او امید شفاعت به روز حشر
 اقبالیان که بانی این سر در و بناست
 معمار این بنا که تسلّط بود به نام
 از او اگر حقیر تشکر کنم بجاست
 «محبوب» دم ز محمد هلال زن
 چون شافع گناه تو در عرصه ی جزاست
 احمد مشجری - «محبوب»

هلال آران

محمد بن علی تا هلال آران است
 نگاه ماه فلک بر جمال آران است
 قسم به نور که خورشید لکه ای کمرنگ
 به رتبه در درجات جلال آران است
 حضور ماه نه دائم در آسمان باقی ست
 ولی هلال مه بی زوال آران است
 به دور شمع وجودش به شوق طوف حرم
 به حدّ سوزش پروانه بال آران است

محرم و صفر از شور و شدت ماتم
چو کربلای حسینی مثال آران است
زمان جشن و خوشی یاب به وقت ماتم و سوگ
چنانکه حال هلال است حال آران است
کنار سفره الطافت ای هلال علی
به پا مراسم تحویل سال آران است
به زیر سایه امن تو سالها راحت
ز هر بلای طبیعی خیال آران است
علیرضا مشهودی

اشعار دور ضریح حرم مطهر

این روضه کز ریاض جنان دلربا تر است
و این بارگه که خاک درش رشک عنبر است
این بقعه شریف که در نزد رفعتش
کاخ عظیم قیصر و کسری محقر است
این درگهی که طعنه به فردوس می زند
دولت سرای زاده ساقی کوثر است
دارالامان خرد و کلان است این سرای
چشم امید عارف و عامی بر این در است
آن شاهزاده ای که به شاهان بود امیر
و آن سروری که بر همه سروران سراسر است

ماهی که در برابر مهر جمال او
خورشید بی مبالغه از ذره کمتر است
بابش وصی خاتم پیغمبران ومام
در مرتبت ندیمه زهرای اطهر است
نامش محمد است و بُود شهرتش هلال
پور علی، حسین و حسن را برادر است
ای ناامید از همه جا هیچ غم مخور
زین شاهزاده هر چه بخواهی میسر است
از آفتاب روز قیامت مدار بیم
تا بر سرتو سایه فرزند حیدر است
مدح علی وآل علی «موسوی» مرا
همواره زیب و زینت دیوان و دفتر است
سید شهاب موسوی آرائی

سرت باد سلامت

شاهزاده هلال بن علی بحر کرامت
سرت باد سلامت، سرت باد سلامت
در تعزیت اختررخشان امامت
سرت باد سلامت سرت باد سلامت
شد کشته به غربت پسر حیدر صفدر
ای جان برادر، ای جان برادر
ای گشته عزادار چو آباء کرامت
سرت باد سلامت، سرت باد سلامت

دل‌های محبّان توویرانه ز غم شد
زین رنج و ستم شد
ای کرده به سوز دل ویرانه اقامت
سرت باد سلامت، سرت باد سلامت
از بیت نبی داشته ام هر چه بضاعت
با چشم شفاعت
امید من این است به فردای قیامت
سرت باد سلامت، سرت باد سلامت
از این الم و رنج که برآل عبا رفت
تاب از دل ما رفت
خون‌گریه کنی نیست در آن جای ملامت
سرت باد سلامت، سرت باد سلامت
ملاحسین مولوی قمی^۱

نام و نشان

از توسل اگر نشان و نامی داریم در دفتر بود اگر دوامی داریم
چون ماه به سمت آسمان می‌تابیم ما روی زمین مه تمامی داریم
یاسر مهرآبادی آرافی

۱. بیش از چهل سال قبل این ابیات را ذاکر مخلص خامس آل عبا (ع) در غروب روز عاشورا و پایان مراسم دسته و هیئت ابوالفضل(ع) آران در آستان حضرت محمد هلال (ع) با آهنگ مخصوصی خواند و حال و هوای ویژه‌ای به جمعیت حاضر بخشید. برخی از ابیات که در ذهن بود با مختصر تصرف در این جا آورده شد. (حبیب الله سلمانی آرانی)

آسمان آسا

در غدیر خم که حیدر تاج کز منا گرفت
با ندای وحی فرمان خلافت پا گرفت
از جهاز اشتران معراج را افراشتند
در فراز قلّه معراج احمد جا گرفت
امثال امر حق کرد و علی را پیش خواند
زان کمر بندی که بُد والاتراز جوزا گرفت
گفت هر کس را که مولا بود مش مولا علی است
مسند خیر البشر جا در کف مولا گرفت
وحی و فرمان محمد هر دو رفت از یادشان
در سقیفه دیگری منشور از شورا گرفت
یک شکاف ژرف زان منشور در دین شد پدید
متن آن منشور آخر شور عاشورا گرفت
ملت ایران فقط در کیش مولا ماند و بس
در ره حق و حقیقت رتبه ای والا گرفت
دین احمد را پذیرا گشت و مهر بوتراب
در طریقت افتخار شیعه بودن را گرفت
راه فرزندان مولا سوی ایران باز شد
ملک ما تاج شرف از گنبد خضرا گرفت
آمد از یثرب هلال بن علی در این دیار
در میان مردم حق جوی ایران جا گرفت

هلال بن علی (ع) در شهر آران / ۱۲۵

در حیاتش منهج ارشاد بود و پیشوا
مهر او چون مهر مولا جای در دلها گرفت
مرقدش اکنون شده دارالشفای این دیار
بین که نورش برتری بر نیّر سینا گرفت
گفت «اختر» کوکبی از دودمان بوتراب
جای در این بارگاه آسمان آسا گرفت
سید مرتضی میرجعفری - «اختر»

هلال بن علی (ع) در شهر آران

شما ای دردمندان قرض داران زیبا افتادگان ای بی پناهان
یکی باب الحوائج می شناسم کریم الفطره چون ابر بهاران
شفا بخشنده و حاجت روا کن صفای برف دارد لطف باران
گرش نشناختی یکباره گویم هلال بن علی در شهر آران
مسلم «حامی» درماندگان است در این دشت کویر شوره زاران
سید رضا میرجعفری - «حامی»

ماه تابان آران

این بقعه باصفا که می بینی هان او هست هلال و هم چو ماه تابان
از مقدم این امامزاده آران گشته است زرتبه بهتراز باغ جنان
پرویزنامی

گدای هلال

هر شب و هر روز سلامت کنم عرض ارادت به مقامت کنم
همچومنی هست گدایت هلال جان به فدای تو و بابت کنم

حال من خسته دل و بی قرار هست به امید نوال هلال
سینه چو گردید غمین و ملال رو به سوی کوی تو آرم هلال
محمدتقی نمکی آرائی

چراغ هدایت

این بام و بارگه که ز مینو حکایتی است
نقشی ز مهر نقش نگین ولایتی است
در این رواق هر که گذر می کند به شوق
چشمش به گوشه گاه نگاه و عنایتی است
این خانه از سپیده دم دُر فشانی اش
مصدق لطف و مرحمت بی نهایتی است
آقا اسیر روح پریشانی ام ببخش
سرگشتگی دلشدگان خود حکایتی است
با عرض رفته آمده ام محضر شما
آخر شنیده ام کرم را نه غایتی است
از آستان دوست طلب کرده ام مدام
آن عاصی ام که چشم به راه رضایتی است

گر حالی و وصالی و آرامشی رسد
بی شک به دست شخصیتی با کفایتی است
مردی ز اصل آل نبی و علی بود
این خطّه را هلال چراغ هدایتی است
میثم نکی آرائی

هلال

فرزند امیر مؤمنانی تو هلال هم مونس قلب شیعیانی تو هلال
روشن ز تو شد جهان سراسر آری چون ماه براوج آسمانی تو هلال
علیرضا نوذریان

فرزند علی (ع)

بشنو ز من ای شیعه مولا به جهان بسیار امامزاده دارد ایران
روزی تو اگر سفر کنی برکاشان خوش آن که گذر کنی به شهر آران
بنما تو زیارتش که حاجت داری فرزند علی هلال را از دل و جان
علیرضا نویدی

کنار مرقد هلال

اگر نشسته بردلت زرنج زندگی ملال
اگر زشوق کرده ای هوای مرتضی و آل

بیا بهشت این جهان بین و نور جاودان
صفا ببخش روح و جان کنار مرقد هلال

نباشدت اگر توان سوی نجف شوی روان
ترا مدینه و نجف هواست از صمیم جان
بیا همه صفا ببین مزار زاده علی
کنار مرقدش فشان سرشک از دو دیدگان

بیا کنار مرقدش اگر گناه کرده ای
مرو به راه دیگری که اشتباه کرده ای
بیا بیا توسلی بجوبه روح پاک او
اگر چنین کنی بدان که طی راه کرده ای

شکوه و شوکت علی ببین و اقتدار او
شکوفه های اشک خود ز دیده کن نثار او
گهی زشوق گریه کن، گهی به یاد غربتش
مزار نور دیده اش ببین چنین مزار او

بشوی در کنار او دل از غبار دنیوی
به آب دیدگان جلا بده ز نور معنوی

نشان ز طور موسی و نشان ز نور مصطفی
بجوی و تازه کن روان ز نفحه های عیسوی

زبارگاه او نگر تشعشعات نور را
ز زائران او شنو تلاوت زبور را
کلیم گوئیا شده دوباره در جهان عیان
مسیح باز می دهد شفا علیل و کور را

اگر شدند از ستم غریب و دور از وطن
به گوشه و کناره ها نوادگان بوالحسن
ببین به جلوه نورشان چنانکه در حضورشان
زنند زانوی ادب از اشتیاق مرد وزن

اگر کنی زیارتی محمد هلال را
کنی زدوده از دلت مرارت ملال را
بیا و خاک پای او ببوس از ره ادب
سلام کن ثنا بگو تو مصطفی و آل را

محمد نیکویان - «پروا»

صفای حریم

صفای حریم محمد هلال برد از دل خسته رنج و ملال
زند گنبدش طعنه بر مهر و ماه زند سربه گردون ز عزّ و جلال
به ایوان او مانده آثار نیک ز سرینجه اهل ذوق و کمال
بود چشمه های رواقش همه بسی دلربا تر ز چشم غزال
کشد طائر جان مردان حق به صحن و سرایش به صد شوق بال
رود از زمین نور بر آسمان ز خورشید روی محمد هلال
بُود خاکبوس درش مرد وزن به روز و شب و هفته و ماه و سال
زیارت کند هر که او را ز صدق به جنت رود بی جواب و سؤال
بود سایه لطف او مستدام به خورشید جودش نباشد زوال
به پیش مه عارضش آفتاب بسوزد ز تاب و تب انفعال
من او را چه نسبت دهم چون بُود مه بی همال و شه بی مثال
بُود ذره پرور چو مهر منیر بُود مه ولی نام آن شه هلال
نگنجد مدیحش به لوح ضمیر بسازم قلم گر هزاران نهال
الف از حروف هجا دور باد نشد گر به درگاه او هم چو دال
بُود خاک درگاه او کیمیا منال ای گدا گرنداری منال
سزد پرچم شوکت و جاه او فرازند بر قله های جبال
بُود چرخ بردرگش چرخ ریس بُود زال زر پیش او پیر زال

به درگاه او از پی بندگی ملائک ستاده به صف نعال
 پی حاجت خود به او رو کنند ز شرق و زغرب و جنوب و شمال
 توانگر نشد گر غلام درش به دوشش بُود مال سنگین و بال
 به عالم عَلم باد هر شاعری که در مدح او کرد سحر حلال
 کلید مراد بشر را خدای ز رحمت به دست علی داد و آل
 ز عجز تو «وارسته» در مدح او قلم می کشد ناله از دل چونال
 به وصفش چرامی کنی های وهوی به مدحش چرامی کنی قیل و قال
 به تعریف تو هیچ محتاج نیست کسی را که مدحت کند ذوالجلال
 مده باغبان را گل کاغذی مبر بهر گوهر فروشی سفال
 قلم را بیفکن دهان را ببند زبان آوری ناید از دست لال
 محمد وارسته کاشانی

شاهزاده هلال

زهی رواق روان بخش شاهزاده هلال
 که بر کشیده ز رفعت به عرش و کرسی بال
 تبارک الله کاخ محمد بن علی
 که هست فرش حریمش به فوق عرش همال
 فرود گنبد و ایوان اوفتاده نجوم
 چنانچه مشتی گوهر فتد بجای جبال

به روزگار شهنشاه ناصرالدین شاه
زهجرت نبوی یکهزار و سیصد سال
امین شاه جهان میرزا محمد خان
جهان حشمت و کان وقار و قدر و جلال
زیمن جهد همایون نژاد آقا خان
معزالدین که بود بحر جود و کان نوال
مهین محمد صادق که هست قبله حاج
سلیل عبدالهادی شهیر مکت و مال
نمود کوشش بی منتها در آن تعمیر
ز بهر اجر جزیل و برای حسن مآل
رواق گنبد و گلدسته ها و ایوانش
زیمن حضرت اقبال شد تمام و کمال
وصاف بیدگلی^۱

رواق هلال^۲

خوش است روضه پر نور شاهزاده هلال
برای جان محبان به وقت گردش سال
که رانصیب شد این وقت آن مکان شریف
تمام سال زید شاد و خرّم و خوشحال

۱. دیوان و صّاف، ص ۲۱۹

۲. قسمتی از قصیده «در مدح آقاخان»، دیوان و صّاف بیدگلی، ص ۱۲۸.

هرآنکه خواهد بودن به سال روزی مند
به روز عید شود روزیش رواق هلال
مجال فرصت بروی نیابد آفت دهر
هرآنکه یافت در این روضه روز عید مجال
هرآنکه چهره بر این آستان نهد امروز
عذار جانش پاک آید از غبار ملال
وصاف بیدگلی

التجا و توسل^۱

چو آیین دل‌بازی و دل‌بری	روا داشت از بهر ما هم‌سری
بناگاه بیمار و رنجور شد	نشاط جوانی از او دور شد
نبُد بیش از چارده سال او	هنوز اوج نگرفته بُد بال او
سپهر از طریق وفاق اوفتاد	مهی چارده در محاق اوفتاد
کنار اتاقی ز پوشال و خشت	در اطراف آن سبزه و آب و کشت
فریده فتاده روی بستری	چوبی گرمی و روشنی اختری
گلودردش از کار انداخته	نفس حبس در سینه اش ساخته
ز مهتاب کم رنگ تر روی او	اجل چشم بگشوده بر روی او

۱. زاری و توسل نظام وفا به مرقد مطهر حضرت هلال ابن علی (علیه السلام) در هنگام بیماری یکی از بستگانش که در حدود سال ۱۳۲۰ ق. سروده است.

نشسته پزشک دِهَشک در کنار	همه سعی بیهوده برده به کار
نه تشخیص داده مرض رانخست	نه تجویز کرده دوایی درست
شبی تار و پردهشت و پرهراس	به تن آسمان کرده نیلی لباس
«کنارمزاریکی زاولیا	که خاکش به هر درد بودی شفا
یکی کودکی اشک ریزان چوابر	نهاده سر خود روی خاک قبر
همی گفت ای خالق عشق و دل	مرا زاشک حسرت ببین پا به گل
خدایا به دلهای معصوم پاک	به این صاحب تربت تابناک
که گرگشته عمر فریده تمام	و یا هست باقی ز عمر نظام
مرا عمر از این لحظه فرماد و بخش	به این خسته دل نیمی از آن ببخش
بمانیم بایکدگر شادمان	بمیریم با هم به هم بسته جان»

نظام وفا

رَشک بهشت

ای حرمت رشک بهشت برین	بارگهت قبله اهل یقین
مظهر فضلی تو وجود و کرم	سفره احسان تو پراز نعم
باب علی فخر دو عالم بُود	جدّ تو پیغمبر اکرم بُود
ای که تو فرزند علی حیدری	شافع «هادی» به صف محشری

محمد هادی زاده - «هادی»

بِهشت دلربا

آزان چوانگشترنگین او هلال است
اما هلالی کاومه برج کمال است
نبود امام اما چوبابش شیریزدان
سرتا به پا، پا تا به سر عَزَّوَجَلال است
کوش بهشت دلربای اهل عرفان
روی مهش مرآت ذات ذوالجلال است
بینی اگر رویش میان ماه و آن رخ
در اشتباه افتی زبس نیکو جمال است
بابش علی، جدّش نبی، مامش اُمّامه
آری که او از بهترین قوم نصال است
با آن که مه رویند فرزندان زهرا
این مه بر آن ماهرویان بی مثال است
هر نور را در پی بُود شام زوالی
این نور چون نور الهی بی زوال است
در مطلع ماه خدا ماهی درخشید
ماهی که آیات خدا را خط و خال است
در لیلۀ گیسوی او بین لیلۀ القدر
قدری که تا روز قیامت لایزال است
فیضی است در شام حریم اطهراو
فیضی که روح افزا تراز صبح وصال است

«هارونیا» هر کس که قدرش پاس دارد
در این جهان و آن جهان اورا نوال است
حسن هارونی - «آیت»

هلال آل علی (ع)

سلام ما به تو ای مظهر وقار و کمال
مه تمام نما ای امام زاده هلال
هلال آل علی هستی و شما داری
علی وقار و نبی صولت و حسین خصال
هلال نام تو اما تو ماه زهرایی
که تابد از رخ تو نور قادر متعال
قسم به مأذنه هایت عجیب نیست اگر
خدا دهد به اذان گوی تو مقام بلال
دگر به کنگره عرش اعتنا نکند
کبوتری که زند گرد این حرم پرو بال
علی تو را پدر و مجتبی برادر توست
زهی شکوه و وقار و مقام و قدر و جلال
ندیده ایم رخت را ولی خدا بسته
به روی قاب دل عاشقان ز تو تمثال
به روز حشر نباشد پریش و سرگردان
هر آنکه زیر لوای تو یابد استقلال
خدای داده بر این خادمان درگاهت
به یمن نوکری در گهت مدال کمال

مراسست قبله دل بارگاه انور تو
که هست چشم دلم جانب تو در هر حال
به انزوای تو کوشند عده ای اما
ز سال پیش شکوهت فزون شود هر سال
چه روی داده که امروز ای عزیز همه
به زیر بار محن قامتت شده چو هلال
چه روی داده که چون لاله داغداری تو
چرا نشسته به روی مهت غبار ملال
چه روی داده که چون ابراشک می باری
چه ماتمی است که گریه ز تو گرفته مجال
چه روی داده که زانوی غم به برداری
چرا شده الف قامت تو همچون دال
ز رنگ روی تو پیداست داغ بابایت
تورا ست روز فراق و وراست روز وصال
ز کوی زاده حیدر مگیر پا «آیت»
که روز حشر همین نوکری تورا ست مدال
حسن هارونی - «آیت»

محمد هلال (ع) از ولادت تا رحلت

گوش کن گر عارف و اهل دلی سرگذشتی از هلال بن علی
آمده کز بعد زهرای بتول از علی و دختر دخت رسول

در نخستین لیلۀ ماه صیام سرزد از بُرج شرف ماهی تمام
 ماه خود را شمس حق در برگرفت بوسه از آن چهرۀ انور گرفت
 گفت مولا بعد حمد ذات هو دوستان هذا هلالٌ وَجْهُهُ
 ماه من از ماه گردون بهتراست بحر عشق و هستیم را گوهر است
 روی او آیینۀ یکتا شده ابرویش غارتگردلها شده
 وه چه ماهی پرتو خورشید از او بوسه بگرفتن ز رخسارش نکو
 گفت سرتا پا کمال است این پسر صاحب قدر و جلال است این پسر
 آفرین بر این رخ و رخ آفرین در جمالش نور سرمد را ببین
 بس که دل می برد آن زیبا جمال شمس حق بگذاشت نامش راهلال
 بار دیگر غنچه لب را شکفت برأمامه مادرش تبریک گفت
 سالها بگذشت کز ظلم یزید ماجرای کربلا آمد پدید
 آن زمان با عون اندر شام بود سینه اش غرق غم و آلام بود
 قاصدی گفتا براو با زمزمه کشته شد عطشان حسین فاطمه
 در دیار غم به فرمان امیر او شهید و خواهرش گشته اسیر
 چشم دل بگشا و بین در قتلگاه گرد یک خورشید هفتاد و دو ماه
 زین خبر سرتا به پایش ناله شد داغدار و سوگوار لاله شد
 آن فروغ چشم میر مؤمنین داد از کف تاب و شد نقش زمین

چون به هوش آمد در آن شهر و دیار
 عون گستا بین ره با سوز و درد
 ای برادر ای عزیز جان من
 ساعتی در آن زمین افروختند
 هر دورا بودی روان اشک از دو عین
 ناگهان گستا هلال بن علی
 مرغ جانم ای مرا نور امید
 هر دو گردیدند با حال فگار
 تا رسیدندی به مشهد از وفا
 گرد شمع عشق پروانه شدند
 اهل مشهد خوب استقبال کرد
 اوفتاد از اجتماع خیل ناس
 از ره ظلم و ستم قیس پلید
 بین جیش قیس و بین شیعیان
 تا هلال و عون تیغ افراختند
 زد به قلب لشگر این مرد دلیر
 مثل بابایش امیر المؤمنین
 رو به سوی کعبه کرد آن شهریار
 مصلحت نبود برادر بازگرد
 باز گرد و روی کن سوی یمن
 در شرار آتش دل سوختند
 گه ز داغ باب و گه داغ حسین
 ای برادر ای گل باغ ولی
 سوی ایران و خراسان پر کشید
 جانب شهر خراسان رهسپار
 دوستان خامس آل عبا
 محوروی آن دو ریحانه شدند
 در حضور او الف را دال کرد
 حاکم وقت خراسان در هراس
 بهر قتل میهمان لشکر کشید
 جنگ سختی در گرفت ای دوستان
 دست و سرها از بدن انداختند
 تا بدانی زاده شیراست شیر
 می زد و می کشت از آن مشرکین

عون و جمعی از سپاهش کشته شد
 از غم مرگ برادر ناله داشت
 کای برادر بعد تو تنها شدم
 با تنی مجروح و چشمی اشکبار
 راه را طی کرد این مرد رشید
 این پیمبر خوی و این حیدر جمال
 کای پدر ای پیر مرد خوش سیر
 گفت قم امروز شهر ماتم است
 در عزای زاده زهرا حسین
 بر علیه شیعیان مرتضا
 گفت با خود باز سرگردان شوم
 باز پویا گشت این مهرمنیر
 بعد از آنجا آن مه خورشید رو
 آمد آمد تا که بردستی رسید
 دشت را با نور خود پرنور کرد
 کرد از مردی نکو آن مه جمال
 پاسخش گفتا که این دشت صفاست
 پیکر آنان بخون آغشته شد
 ناله از هجران روی لاله داشت
 بی معین در بین دشمنها شدم
 شد شبانه جانب قم رهسپار
 تا به نزدیکی شهر قم رسید
 کرد از مرد کشاورزی سؤال
 گوبه من از قم اگر داری خبر
 آسمان دیده ها پرانجم است
 اهل قم ریزند اشک از هر دو عین
 قصد حمله دارد اشعث از جفا
 باید اکنون عازم کاشان شوم
 آمد اول احمد آباد کویر
 سوی نوش آباد و آران کرد رو
 آه سردی از دل سوزان کشید
 اهل آن را یک به یک مسرور کرد
 نام آن دشت فرح زا را سؤال
 نام او آرام دشت و دشت ماست

پیرمرد با صفا یعقوب نام	عاشق و دلدادۀ خیر الانام
گفت با او اینکه مانند تو نیست	گوبه من نام دل آرای تو چیست؟
باده نوشان را تو کوثر می دهی	لاله ای و بوی حیدر می دهی
چهره ات آینه حیدر بود	محوروی ماه تو اختر بود
با دلی افسرده و قلبی حزین	پاسخ یعقوب را گفتا چنین
آری آری من عزیز حیدرم	جلوه ای از جلوه های کوثرم
روی من آینه ایزد نماست	من هلال و باب من شمس خداست
بین ره رنج مکرر دیده ام	داغ جانسوز برادر دیده ام
پیکرم مجروح و جانم خسته است	در دل من حجلۀ غم بسته است
گفت یعقوبش که ای والا مقام	ای هلال ابرو و ای ماه تمام
ای رواق دیده من خانه ات	این تویی شمع و منم پروانه ات
مَنّتی بگذار بر من از وفا	خانه ام را با قدومت ده صفا
غم مخور چون خدمت با جان کنم	یک به یک زخم تو را در مان کنم
یافت مولا یاور محبوب را	خواند یک بار دگر یعقوب را
گفت از طائف که بیرون آمدم	کوبه کوگریان و محزون آمدم
تا نهادم پای بر این سرزمین	شد دلم آرام در این سرزمین
تا سه سال او در بر یعقوب بود	همچو یوسف دلبر یعقوب بود

یک شب جمعه شب سوز و رجا ماه رحمت ما قرآن و دعا
 دید در رؤیا مه دلخواه را ماه نه بلکه رسول الله را
 در کنار آن رسول انس و جان بود زهرا و امیر مؤمنان
 هم‌ره مولا امام عال‌مین هم امام مجتبی بُد هم حسین
 می‌درخشیدی رخ چون ماهشان بود عون بن علی همراهشان
 ناگهان چشم نبی بروی فتاد با تبسم غنچه لب را گشاد
 بانگ زد گفتا که ای فرزند من ای فروغ دیده و دل‌بند من
 غم مخور چون دوره حرمان گذشت صبح وصل آمد شب هجران گذشت
 گرم تا روز جزا بازار ماست شام فردا لحظه دیدار ماست
 شام فردا ای تمام هست من با همین سیبی که باشد دست من
 می‌کنی افطار و مهمان منی تا قیامت بر سر خوان منی
 جذبه احمد دل از دستش ربود ناگه از رؤیای خود دیده گشود
 با دلی سوزان و چشمی اشکبار گفت با یعقوب کای والا تبار
 پای تا سر غرق نور رحمت کرد در رؤیا پیمبر دعوت
 این نماز من نماز آخر است موسم دیدار با پیغمبر است
 زین جهان با حال مضطرب می‌روم در بر زهرای اطهر می‌روم
 با دو دست خود تنم را کفن کن در همین جا پیکرم را دفن کن

خدمت تو خدمتی والا بود اجر تو با حضرت زهرا بود
این چنین گفت و به سجده سر گذاشت دیگر از آن سجده سر را برنداشت
آری آری این مه مهر آفرین دیده گریان در نماز آخرین
مرغ روحش از قفس در باز کرد پرگشود و تا خدا پرواز کرد
«آیتا» تا مرغ جانش پرگرفت داد جان و زندگی از سرگرفت
ای برادر شرح این بهتر ز جان از مقالات هلالیه بخوان
حسن هارونی - «آیت»

آسمان عشق

ای آستان اقدس تو آسمان عشق
گل دسته‌های مرقد تو نردبان عشق
پایین‌ترین مقام درت کهکشان عشق
وی پاسبان درگه تو پاسبان عشق
نامت هلال ماه تمام علی تویی
آیینۀ کمال و مرام علی تویی
قاصر بود زبان به مدیح و ثنای تو
دل زنده می‌شود ز فروغ ولای تو
جان را چه قیمتی که شود رونمای تو
شاهان عالمند گدای گدای تو

چشم حسد زکاخ جلال تو دور باد
هرکس که نیست طالب روی تو کور باد
آقا چقدر لطف و صفای تو دیدنی است
گلدسته‌های صحن و سرای تو دیدنی است
جمع کبوتران به هوای تو دیدنی است
اقرار می‌کنم که نمای تو دیدنی است
ای کاش کاشی حرمت می‌شدیم ما
مشمول فیض دم به دمت می‌شدیم ما
آقای من خوشا به کمال کبوترت
حسرت برد ملک به جلال کبوترت
سبزی گردن است مدال کبوترت
دل را گره زدم به دو بال کبوترت
تا با کبوتر تو بگردد به صبح و شام
دور تو زاده شرف مسجد الحرام
ای بر علی ولی خدا نور هر دو عین
خورشید آسمان ادب ماه مشرقین
می‌آید از مزار تو ای فخر عالمین
بوی مدینه و نجف و مرقد حسین
آری حریم قدس تو دارالولای ماست
یعنی مدینه و نجف و کربلای ماست

تو معدن سخاوت و بحر کرامتی
فرزند مرتضایی و فخر امامتی
همچون علی تو شافع روز قیامتی
مثل حسین و مثل حسن با شهامتی
در جنگ توس از توبه پاشد چه محشری
دادی نشان که حیدر کزّار دیگری
ای مرقد تو کعبه دل‌های خاص و عام
گردد به دور مرقد تو بس ملک مدام
بر خادم و به زائر و بر قبر تو سلام
آران گرفته از قدمت قدر و احتشام
روزی که پا به خطه آران گذاشتی
از خویش جلوه‌های فراوان گذاشتی
آران ز فیض مقدم تو اعتبار یافت
خاکش چو کیمیا شد و خیلی عیار یافت
ارج و مقام و منزلت بی شمار یافت
گفتی در این محیط دل من قرار یافت
مخفی ز خلق دور ز چشمان دشمنان
یعقوب قد به خدمت افراشت آن زمان
یعقوب داشت از تو چنان جانش احترام
بعد از سه سال خدمت شایسته و مدام
در نیمه شبی شب جمعه مه صیام
دیدم به خواب خویش رسول پراحتشام

گفتا که دور از من و انگار با منی
فردا غروب موقع افطار با منی
برداشت سرزخواب و دل از خود بریده بود
مرغ دلش بسوی جنان پرکشیده بود
یعقوب را صدا زد و اشکش به دیده بود
تعریف کرد آنچه که در خواب دیده بود
گفتا به گریه پیک اجل برادر آمده
این روز آخر است که عمرم سرآمده
آن روز تا غروب بسی آه و ناله داشت
گویی برای ناله وزاری حواله داشت
از غربت علی به رخ خویش هاله داشت
گرم نماز بود و به دل داغ لاله داشت
در آخرین نماز به سجده چوسرگذاشت
دیگر ز سجده گاه سرخویش برنداشت
سر تا به پای دردم و دردا طبیب رفت
آری طبیب درد همه بی شکیب رفت
رؤیای او سند که به دنبال سیب رفت
خیلی غریب آمد و خیلی غریب رفت
نه مادری که گریه کند در عزای او
نه خواهری که اشک بریزد برای او

گنبد طلا

(گرخشت خشت گنبد تو زرشود کم است
گیرم که ماه پیش تو پیر شود کم است)
گنبد که به ز تاج شهان دو عالم است
خاکش طلا به حرمت حیدر شود کم است
تنهانه گنبد حرم با صفای تو
بلکه تمام صحن تو گوهر شود کم است
صحنی به وسعت همه عالم تو را سزد
این صحن هم که چند برابر شود کم است
نامت هلال باشد و ابرو هلال و رخ
بدر منیر ساقی کوثر شود کم است
وقتی طلوع می‌کنی ای ماه من اگر
خورشید پیش پای تویی سر شود کم است
نذر سلامتی تو ای خسرو بزرگ
جانها سپند و سینه چو مجمر شود کم است
آنقدر حرمت تو زیاد است که اگر
این آستانه قبله دیگر شود کم است
قامت قیامت دگری می‌کند به پا
حُسنّت اگر طلیعه محشر شود کم است
گر پرتونگاه تو افتد به کائنات
از فرش تا به عرش منور شود کم است

با جذبه‌های حیدریت گربه یک نظر
 قلب تمام عشق مسخر شود کم است
 آقا تمام خلق نه این خطه کویر
 در آستان قدس تو نوکر شود کم است
 «آیت» برای بال گشودن در این سپهر
 گر عضو عضو پیکر تو پر شود کم است
 حسن هارونی - «آیت»

محمد هلالیم آقا

گدای خسته دل این حوالیم آقا نگاه کن به من و دست خالیم آقا
 گزیده‌اند همه بهر خویش اربابی بین منم که محمد هلالیم آقا
 به بی‌کفایتی خویش می‌خورم غبطه که نزد تو کم از این فرش قالیم آقا
 به پات هرچه بریزم کم است شرمنده نبود بهتر از این وضع مالیم آقا
 بدون عشق شما خاندان نیرزدهیچ دلم به سینه و جسم سفالیم آقا
 قسم به حرمت قبر توای عزیز علی همیشه عاشق مولی الموالیم آقا
 به غیر ماه رخت را ندیده‌ام مثلی مگیر خرده بر این بی مثالیم آقا
 منم غلام غلامان درگهت «آیت» تو جهی به من و خسته حالیم آقا
 حسن هارونی - «آیت»

گل باغ حیدر

محمد هلال ای گل باغ حیدر شد از بوی گلگونت آران معطر
هلال منیری که از نور رویت شده قلب هر پیرو برنا منور
بُود بارگاهت صفابخش دلها به گرد ضریحت مُحَبَّان سراسر
مریضان و درماندگان را طبیبی به بی یاورانی تو غمخوار و یاور
به گرد حریم تو خفته شهیدان به خاکت نهان همچنان دُر و گوهر
«حقیرم» من و خاک این آستانم شفاعت کن از من تودر روز محشر

رجبعلی هارونی مقدم - «حقیر»

گل گلزار علی (ع)

ای هلال ای مه تابنده و انوار علی
روی تو هست به زیبایی رخسار علی
در گلستان طرب چون گل بی خاری تو
نور چشمان رسولی، گل گلزار علی
ای برادر به حسین و حسن ای وجه خدا
هست کردارتو چون حالت و رفتار علی
من گنهکارم و جرمم ز حد افزون باشد
باش در روز جزا یار و مددکار علی
سید علی هاشمی نسب

هلال بی زوال

السّلام ای نور پاک طیبین و طاهرین
 السّلام ای اصل نسل آل خیر المرسلین
 ای هلال بی زوال آسمان بوتراب
 وی نهال بوستان رحمةً للعالمین
 زبدهٔ اولاد آدم زمرهٔ آل رسول
 قدوهٔ ارباب ملت عروة الوثقی دین
 السّلام ای آن که آید زائرانت را به گوش
 از ملائک اذن طبتم فادخلوها خالدين
 عندلیب شاخسار بوستان هل اتی
 آب و رنگ میوهٔ باغ علی الانسانِ حین
 ای که باب تاج دارت بوده‌اند در عالم
 لَمْ یَكُنْ فِی الدَّهْرِ شِیْئاً، مُرْشِدُ رُوحِ الْاَمِینِ
 ای حریم بارگاهت قبلگاه این و آن
 وی فضای آستانت سجده گاه آن و این
 در تزلزل عقل کل کان پاک را باشد شرف
 عرش بر این بقعه یا این بقعه بر عرش برین
 بهر سقایی صحنهٔ هریک از جَنّت روان
 حور و غلمان با اباریق و کأسٍ من معین
 بر در دولت سرایت کِلک قدرت کرده نقش
 ادْخُلُوها بِالسَّلَامَةِ آمِنِینِ آمِنِینِ

فَاخْلَعُوا النَّعْلَيْنِ مِنْ رِجْلَيْنِ ثُمَّ اسْتَأْذِنُوا
لِلدَّخُولِ عِنْدَ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الظَّاهِرِينَ
در رواقش گه صفیر مرغ یا هو بر فلک
گه ملک با صوت یا من لیس الا هو قرین
قهرمان احتسابت گر نهد رو در عتاب
شحنه عدلت ز خشم آرد اگر چین برجبین
خور شود خفاش پرور مه شود کتان نواز
زهره گردد سبحة سنج و مطرب آید دل حزین
هر که را توفیق طوف مرقدت گشتی رفیق
از برای اوست مزد نعم اجر العالمین
از سر این کوی دولت می درخشد نور طور
تا شبان دشت ایمن کرده سبز این سرزمین
ساطع است این قرص نور از قبه این بارگاه
با ید بیضای موسی گشته بیرون ز آستین
لمعه شمع شبستان تو در قندیل زر
همچو خور در آبگین فانوس چرخ چارمین
با سر کوی تو جنت در مقام خود مقیم
با لب جوی تو کوثر بر مکان خود مکین
باعث کلی تو بودی ز اختلاط آب و خاک
علت غایی تو بودی ز امتزاج ماء و طین
ورنه کی می آمدی در قالب صلصال حال
ورنه خاک مرده می شد کی توانا این چنین

ای طناب پرده قصر جلالت زلف حور
وی نقاب مرقدت ز استبرق خلد برین
ای فروغ چلچراغت زیب مشکاة الدّجی
نور مصباح المنیرت نیّر روی زمین
حَبّذا زین روضه وزین مرقد وزین بارگاه
طابها الله الثّری نعم المكان نعم المکین
پادشاهها قبله گاهها خسروا دین پرورا
ای شهان را بر درت روی انابت بر زمین
یابن طه یابن یس یابن تنزیل الکتاب
یابن سلطان یابن قرآن یابن ایمان یابن دین
«پایان رساله هلالیه مآلا مرضا آرائی»